بسم الله تعالی

بر زمرهٔ مکلفین و پیروان دین مبین واضح باد
که این رسالهٔ زاد المتقین بنا بر رای و استنباط
جناب مستطاب عمدة المحققین و زبدة المجتهدین
جامع الفروع والاصول حاوی المعقول و
المنقول جامع شرایط دین مبین مروج احکام خاتم
المرسلین سرکار اعلم العلماء و افضل الفضلا سیدنا جناب حاجی
میرزا محمد حسین شیرازی نجفی و جناب فخر المجتهدین و بدر المدققین عالم بحقایق
دین مبین جناب آقا شیخ زین العابدین مازندرانی کربلائی مد ظلهما و طال ایام
افاداتهما بنا گردید و چونکه این نسخهٔ منتخبه نایاب و در حقیقت مطلوب خواص و
عوام بود لهذا بجهة عام بودن فیوضات آن حسب الفرمایش
جناب مستطاب جلالت آثار نتیجة العلماء
الاعلام آقا حاجی شیخ علی حایری اعلی الله
بدست طبع پذیرفت مستدعی است که ناظرین این
رسالهٔ شریفه بانی و ساعی حقیر را از دعا
فراموش نفرمایند تاریخ شهر صفر المظفر
سنه ۱۳۱۱ هجری نبوی
صلعم

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از حمد و سپاس خداوند مستجمع جمیع کمال که مبری و منزه است از جمیع عیوب
و نقص و درود نامحدود بر خاتم پیغمبران آنملک معبود محمد بن عبد الله صلوات الله علیه
و آله بعرض اخوان ایمانی و اخلاء روحانی میرساند بندهٔ خاطی عاصی حاجی محمد حسین
ابن حاجی محمد ابن حاجی علی رضای یزدی الکوچه بیوکی عفی الله تعالی عنهم که سعی و
کوشش نموده مسائل ضروریهٔ دینیه را که عبارتست از اصول دین که هر مکلفی
باید آنرا بجهد و اجتهاد خود تحصیل نماید و هم از فروع دین از احکام نماز و روزه
و خمس و زکوة و مناسک حج بیت الله الحرام مع کتاب هفتاد گونه کبیره را
جمع آوری نمودم تا اینکه برای مؤمنین و مکلفین بسهولت و آسانی دست دهد امید
اینکه اخوان ایمانی این خاطی عاصی را از دعای خیر فراموش نفرمایند و
مشتمل کردانیدم آنرا بر یکمقدمه و چهار باب و یکخاتمه اما المقدمه در سبب
خلقت و بعضی از احکام متفرقه میباشد پس قبل از شروع باید دانست که
حقتعالی آدمی را عبث خلق نفرموده است زیرا که از حکیم فعل عبث صادر نشود

در سبب خلقت

سیما حکیم علی الاطلاق که آثار حکمت در مخلوقات او هویداست بلکه بجهة فایده ایست
که آن نیز راجع بخود ما است چرا که ذات پاک حقتعالی غنی مطلق است و اصلا
احتیاجی از برای او نیست پس البته خلقت انسان بجهة معرفت و عبادت اوست
کما قال جل و عز وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُونِ یعنی خلق نفرمودم
جن و انس را مگر بجهت عبادت و عبادت مفید است اگر با معرفت باشد و معرفت
حاصل نمیشود مگر بتعلیم پس بدانکه شخص نابالغ چون بالغ شود واجبست که در همان روز
اول بلوغ بلکه ساعت اول آنکه در صدد یاد گرفتن اصول دین بلا خلاف باشد
همچنین صورت نماز و مسائل واجبهٔ آن و اسباب موجبهٔ غسل که هرگاه قبل از
بلوغ بعمل آمده است بمجرد بلوغ غسل آن بر او واجبست مثل مس میت مثلا اگر چه غسل هم
کرده باشد در نابالغی و بلوغ دختر داخل شدن اوست در سال نه و پسر در سال
شانزده همچنین تعلم مسائل حلال و حرام که اگر در نابالغی مشغول ذمهٔ کسی شده اداء آن
نماید یا معامله که میکند بر وجه صحت عمل نماید همچنین فروع دین و مسائل واجبهٔ آنرا
بدانکه نابالغ موصوف بکفر و اسلام نمیشود و لیکن در طهارت و نجاست تابع
والدین خود باشد و چون بالغ شود ملاحظهٔ خود او میشود اگر بعقاید حقه معتقد است
طاهر است و الا نجس خواهد بود باب اول در اصول دین است و آنچه تعلق
بآن دارد و آن سه مقصد است مقصد اول در احکام تقلید است و آن در لغت
قلاده در گردن نمودنست و بدانکه مردم مطلق العنان خلق نشده اند زیرا که عقل هر عاقلی
حاکمست بر اینکه حقتعالی را احکامی هست که هر مکلفی باید آنها بداند بجهت عمل نمودن
آن بغیر واسطه از حقتعالی بایشان نخواهد رسید و در این زمان دست ما از دامان

او که مراد نبی و ائمه بعد اوست کوتاه است پس باید از کلام خدا و احادیث حجتهای
او فهمید و ما ها نیز قدرت بر فهم آنها نداریم پس چاره نباشد مگر رجوع بعلماء اعلام
واخذ فتاوی ایشان بجهت عمل نمودن در احکام فروع دین و همین است معنی تقلید در
شرع مبین و باید آن مجتهدیکه عوام تقلید او بنمایند از جمیع علماء اعلم باشد و جامع
الشرایط و نگاهدارنده دین خود و عمرش زیاده مصروف در امورات آخرت باشد
و شرط است در او که بقدر ضرورت داشته باشد از هر یک از علم صرف و نحو و علم
اصول و منطق و علم رجال و فقه و تفسیر کلام الله و احادیث نبویه و ائمه اطهار علیهم
السلام و علم لغت عرب و صاحب اجتهاد مطلق باشد یعنی ملکه راسخه باینکه قوه
استنباط اغلب احکام را داشته باشد همچنین دارای قوه قدسیه باشد یعنی استقامت
سلیقه در استنباط مطالب از اشارات و کلمات اهلبیت عصمت علیهم السلام
همچنین باید ذکور و بالغ و حی و فراموشی زیاد نداشته باشد و مملوک نباشد و
نیز باید عادل باشد بدانکه هرگاه کسی با وجود علم بلزوم تقلید ترک آن نمود
و با همین تشکیک و تسامح نماز نمود و ملاحظه احتیاط هم نکرد عبادات او کلاً
باطل اند اگرچه مطابق واقع هم بعمل آمده باشند و الا اگر از روی غفلت موافق
آنچه از مادر و پدر یا معلم شنیده یا در کتب مجتهدین غیر حی خوانده بعمل آورد و بعد
که بنای تقلید را گذاشت دید که مطابق با آن بود عباداتش صحیح است علی الاقوی
و هرگاه کسی فتوی اعلم را باشتباه فهمید و بمردم گفت بعد که معلوم شد هرگاه دسترس
برسانیدن آنها دارد باید برساند و الا ضرر ندارد بدانکه هرگاه از برای شخص علم باعلمیت
مجتهد ممکن نباشد اکتفا بمظنه بعید نیست بلکه هرگاه در یکی از ایشان احتمال باشد که در

دیگری نباشد تقلید او متعین است اما از برای عوام که درست تشخیص اعلم اینها نتوانند
بدهند احتمال بقول اهل خبره بنمایند کافیست مثل اینکه بپرسند از کسی که او تشخیص
اعلم و غیر آن را بتواند نمود بدانکه مدعی باید مدعی علیه را در محاکمه نزد اعلم ببرد در صورت
دست رس و امکان و الا مختار است همچنین در اموریکه در استحباب آنها خلاف
نباشد تقلید هر مجتهد میتوان نمود اگرچه میت باشد مسئله بدانکه شخص مکلف باید
مقلد باشد یا مجتهد یا عامل باحتیاط چنانچه مجتهد باید عامل باجتهاد باشد یا باحتیاط
مسئله هرگاه شخص شنید قول مجتهد را از عادلی و عمل بر آن نمود مثل اینکه کف پای
نجس زمین کل مطهر است و بعد خلافش ظاهر شد پس هرگاه وقت باقیست نمازش را
باید اعاده کند و الا ضرر ندارد مسئله هرگاه دو مجتهد باشند یکی اعلم و دیگری
اورع ظاهراً اینکه در تقلید اعلم مقدم است اما بعضی لازم دانسته اند تقلید
اورع از دو مجتهد مطلق که هر دو عادل باشند مقصد دویم از باب اول
در عدد اصول دین و بیان توحید و نبوت و معاد است و در آن چهار فصلست

فصل اول در تعداد اصول دین و صفات سلبیه بدانکه اصول دین بر دو قسم است
اصول اسلام و اصول ایمان اما اصول اسلام اعتقاد بتوحید و نبوت و معاد باشد
و اصول ایمان بر اصول اسلام علاوه است اعتقاد بعدل حقتعالی و امامت
ائمه اطهار علیهم السلام پس در اول ظاهر و ناقص باشد و در ثانی کامل و ظاهر اما
صفات سلبیه بدانکه حقتعالی ذاتاً در چیزی نیست بعلت وقوع او درین صورت
محصور در آن شیء است و آن علامت حدوث باشد و نیز در او چیزی نباشد چرا
که محل و مکان از برای غیر خواهد شد و آن مطلقاً حادث است خواه آن غیر قدیم باشد

ف در عدم ضرر آن

در اصول دین

در صفات سلبیه

یا حادث و نیز از حضرت باری چیزی متولد نشده است بعلت اینکه آن چیز جزء او تعالی خواهد شد و متولد از چیزی هم نشده بعلت اینکه هر گاه چنین باشد جزء آن شیئ و مولود از آن خواهد شد پس در هر دو صورت باطل بعلت اینکه تجزیه و تفرقه هر دو علامت حدوث باشند نه قدیم و نیز در چیزی مستقر نباشد زیرا که آن شیئ حامل و اقوی از و خواهد شد همچنین برا و هم چیزی مستقر نباشد بعلت اینکه آنچیز اعلی از و خواهد شد و هر دو علامت حدوث باشند همچنین نه چیزی منسوب باوست و نه او منسوب در چیزی بعلت اینکه نسبت بر هر دو تقدیر افتراقست و آن یافت نشود بوجود طرفین و ذات پاک حق در مقام ازل و ابد وحید و فرید است پس منسوب به و منسوب هر دو حادث باشند همچنین حقتعالی با غیر خود متحد نباشد چه اتحاد یکی شدن دو شیئ موجود است بدون زیاد و کم یا تبدیل چیزیست بچیز دیگر و آن در ممکن جایز است و در قدیم محال همچنین نه فوق چیزی باشد و نه تحت آن زیرا که لازم آید بودن ذات او در چیزی که آن جهت فوق باشد و بودن چیزی در او که آن جهت تحت باشد و هر دو در قدیم محالست همچنین ذات پاک حقتعالے بسمتی دون سمتی دیگر نباشد بعلت اینکه محصور در آن سمت و خالی از سمت دیگر خواهد شد و آن نیز علامت حدوث باشد نه قدیم و نیز حلول در چیزی نماید زیرا که حلول قیام موجودیست بموجودی یا بر سبیل تبعیت چون قیام اعراض باجسام یا بر سبیل ظهور مانند قیام ارواح باجسام و هر دو علامت حدوث باشند و مطلقا ذات حقتعالے دیده نشود چه در دنیا و چه در آخرت نه بظاهر و نه بباطن و خود فرموده است لن ترانی یا موسیٰ و لن از برای نفی ابدیست یعنی هرگز مرا

نخواهی دید ای موشی فصل دویم از مقصد دویم باب اول در صفات ثبوتیه حقتعالی
بدانکه حقتعالی موجود است بعلت اینکه ایجاد عالم را فرموده و الا قادر بر آن
نبودی و قدیم بذات خود باشد و در هیچ حال عدم بر او روا نباشد و الا وجودش
عین ذات و مسبوق بغیر نخواهد بود و همیشه باقی است بعلت استمرار و تجدد آثار
و آیات او و نیز حی و زنده است چرا که حیوة در مخلوقات خود آفریده و
حیوة او نیز مثل خودش قدیم است و الا زندگیش مستفاد از غیر خواهد بود و ذات او بحقیقت
وحید و فرید است زیرا که غنی مطلق و ماسوایش با و محتاج باشند همچنین متکلم است
بواسطهٔ فعل او نه من حیث الذات بعلت ترکیب آن و نیز قادر است بعلت وجود
ماسوایش موقوف بفعل او همچنین مختار است چرا که اختیار و مختار مخلوق اوست
و بعض مصنوعات خود را با وجود قدرت بر تقدیم بتاخیر انداخته است و نیز عالم است
بعلت خلقت او علم را در بعضی همچنین مرید است و ارادهٔ او از صفات افعال
اوست نه من حیث الذات و در هر معلوم و مقدور عالم و قادر است چرا که جمیع آنها
در احتیاج بسوی او مساویست و ذات او از غیر خود غنی مطلق است و نیز عادلست
در هر فعل خود و عدل در لغت ضد جور و وضع شی است در محلش و نیز بیشبیه و بی نظیر است
کما قال جل جلاله لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر و نیز سمیع و بصیر باشد بدون آلت سماعت
و بصارت فصل سیم از مقصد دویم از باب اول در بیان اثبات نبوت خاتم
انبیا مع انبیاء سلف صلوات الله علیهم اجمعین بدانکه چون در حکمت واجب شد واسطه
بجهت تبلیغ احکام حق بخلق پس فرستاده شدند انبیاء از جانب حقتعالی با معجزات بلکه
صحیح النسب و طاهر المولد و مستقیم الخلقه و پاک و مبرای از جمیع حالات دنیه خلقی

وخلقی که موجب نفرت مردم گردد تا اینکه باین صفات ما بین نبی و امت وا امتیاز
باشد و بلا انکار امر و نهی او را اجابت حق دانسته قبول نمایند پس جمیع انبیا و اوصیا
ایشان واحکام آنها را باید برحق دانست و شریعت محمد را ناسخ شرایع جمیع انبیا
دانست و شریعت او را ناسخی نباشد چراکه او خاتم الانبیاء و بعد او پیغمبری
نخواهد بود فصل چهارم از مقصد دویم باب اول در بیان اثبات امامت ائمه
اثنا عشر علیهم السلام و ذکر رجعت بدان چونکه در حکمت لطف حق که نزدیک
نمودن بنده است بطاعت الهی و دور نمودن او است از معصیت واجب
شد و نبی مخلوق و عبد بوده ماندن او تا آخر الزمان تکلیف نبود پس نصب
امام نیز در حکمت واجب شد تا حکم حقتعالی را بخلق برساند زیراکه آناً فآناً تکلیف
تازه میشود به تجدد احوال مکلفین تا روز قیامت پس بامر خدا از دست محمد بن
عبدالله علی ابن ابیطالب علیه السلام منصوب در امامت شد بلا فصل زیراکه
در امت نبی کسی بغیر علی نبود که شریک رسول خدا باشد در هر فضیلت و جامع
جمیع صفات نبوت باشد بجز پیغمبری و نصوص بر امامت آنحضرت از حد
شمار بیرون است و آیهٔ انما ولیکم الله و قول رسول در غدیر خم کافیست پس
نصب امام از جانب حقتعالی باشد نه اجماع امت و آنحضرت امام اول است
و امام دوم فرزندش امام حسن باشد و سیم امام حسین ابن علی چهارم امام زین العابدین
پنجم امام محمد باقر ششم امام جعفر صادق هفتم امام موسی کاظم هشتم امام رضا
نهم امام محمد تقی دهم امام علی النقی یازدهم امام حسن عسکری دوازدهم امام
محمد مهدی و امام محمد مهدی غایب از نظرها و منتظر امر الهی باشد که ظهور فرماید

در اثبات [illegible] فصل چهارم

وچون

وچون ظاهر شود پر میکند زمین را از عدل پس از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور
و مدت سلطنت او هفت سال باشد بطولانی هفتاد سال حال بدانکه پیغمبر صلعم باید
معصوم باشد یعنی عاری از گناهان کبیره و صغیره و کذب و خطا و سهو و نسیان
و غیر آن از صفاتی که معتبر است در پیغمبر و جمیع این صفات نیز در امام موجود
باشد سوای نبوت اما رجعت بدانکه مجمل آنچه را سزاوار است اعتقاد بر آن اینست
که چون منقضی شود از سلطنت حضرت قائم عجل الله فرجه پنجاه و نه سال حال حسین ع
ابن علی ع با هفتاد و دو تن که با او شهید شدند ظهور فرمایند با ملائکه ناصرین او که ژولیده
مو و غبار آلوده نزد قبرش هستند پس امر خلافت قائم شده جمیع قتله خود را
با کسانیکه راضی بفعل ایشان بوده اند بقتل میرسانند و چون بلوای عام بر آنحضرت
نمایند بیاری او علی ابن ابی طالب ع ظهور فرماید و با فرزند خود حسین ع سیصد و نه سال
بماند پس ضربتی بر فرق او زنند و او را شهید نمایند و فرزند او حسین علیه السلام
مدتی میماند و مدت سلطنت او پنجاه هزار سال خواهد بود و چون علی ع در موت
خود باقی ماند چهار یا شش یا ده هزار سال پس رجوع بدنیا فرمایند با جمیع
شیعیان خود و جمیع ائمه ع و پیغمبر خدا صلی الله علیه و علی آله نیز بدنیا
رجوع خواهند فرمود حتی قائم آل محمد ع نیز زیرا که از برای هر مؤمن خالص یک موت
و یک قتل است سوای علی ابن ابی طالب که از برای او دو قتل و یک موتست چنانچه خود
بیان فرموده است مقصد سیم از باب اول در کیفیت معاد
و احکام و اصناف خلق و اسباب ارتداد است در آن سه فصل است
فصل اول در کیفیت معاد است بدانکه آن عبارت است

رجعت

مقصد سیم

از رجوع ارواح باجساد خود شان وهمین است معنی قیامت واعتقاد بر آن و آنچه در آن ذکر میشود واجبست پس واجبست اعتقاد بپرواز نمودن نامهای اعمال خلق در قیامت وآن نامه ایست که میت قبل از ورود نکیرین با مردو ملک که فتان القبور نام دارند با دهن خود می نویسد بر بعض کفن خود آنچه را که بعمل آورده است از صغیره وکبیره وزشت وزیبا پس آن دو ملک میان آن را شق نمایند و برگردن صاحبش اندازند اگر عاصی است از کوه احد سنگین تر شود والا فلا وچون قیامت برپا شود آن کتابها پرواز نمایند و باز برگردند پس هرگاه صاحبش محسن باشد از پیش رو بادست راست آنرا خواهد گرفت والا از پشت سر کتابش چنان بر پشتش میخورد که از سینهٔ او بیرون آید و بدست چپ آنرا بگیرد و وقوع معاد برای پاداش اعمال است کما قال الله تعالی وَاِنَّمَا یُؤَخِّرُهُمْ لِیَوْمٍ تَشْخَصُ فِیهِ الْاَبْصَارُ دیگر از آنچه اعتقاد بر آن واجبست بودن صراط است وآن جسریست بر جهنم کشیده شده که اول عقبهٔ آن متصل است بمحشر و صاعد است بسوی جنت و مابین صعود و نزول آن هزار هزار سال است که در آن پنجاه عقبه است و در هر عقبهٔ هزار سال توقف خلقست وآن پل از برای عاصی از دم شمشیر تیزتر واز مو باریکتر اما از برای مطیع وسعت آن چون وسعت بین آسمان و زمین است همچنین حوض کوثر نیز اعتقاد بر آن واجبست واز نهر کوثر آب در آن میریزد و ساقی آن علی ابن ابی طالب است و شفاعت میکند در آنروز محمد مصطفی صلوات الله علیه وآله اهل کبایر از امت خود واهلبیت خود و سایر انبیاء سلف را و انبیاء سلف از امت خود کسی را که خدا دین او پسندیده باشد وائمه علیهم السلام شیعیان ومحبان خود را ونیز واجبست اعتقاد به بودن بهشت موجود یعنی بهشت

خلد وجنان دنیا نیز موجود است نزد مغرب و ساکن باشند در او ارواح مؤمنین
تا نفخهٔ صور همچنین گویا شدن اعضا و جوارح در قیامت بجهة شهادت دادن
بآن عمل با نیکه کرده اند صاحبانشان در دنیا همچنین اعتقاد به بودن میزان که دو کفه
باشد که در یکی حسنات را سنجند و در دیگر سیئات را و بقول بعضی آن ولایت ائمه
باشد و بقول بعضی عدل حقیقتعالی و حق آنست که فرق ما بین این سه قول نیست همچنین
واجبست اعتقاد به بودن جهنم و دوزخ و مخلّد بودن اهل آن در آن و مخلّد بودن اهل
بهشت در بهشت و واجبست اعتقاد بر آنچه قرآن ناطق است یا رسول خدا صلعم خبر
داده اند از سؤال نکیرین در قبر نسبت بآنکه ایمان یا کفر را خالص نموده باشد و همچنین
حشر و نشر و بر انگیختن حقتعالی کسانی که در قبر باشند و ساعت و قیامت و مرصاد
که آن بنائی و مقامی است بر صراط که نمیگذرد هیچ بنده که مظلمهٔ دیگری بر او باشد
همچنین باید بر حق دانست آنچه در بهشت از نعمت باشد و آنچه در جهنم از عذاب
و قلباً اعتقاد بر اینها و تحصیل علم تمام آنها بر هر یک از مکلفین واجبست
فصل دویم از مقصد سیم در احکام اصناف خلق است بدانکه احکام مردم
مختلف میشود باحوال ایشان پس هرگاه اعتقاد قلبی در اصول دین و احکام شرع
خاتم النبیین داشته بر آن عمل نمایند بدون شک و ظن و تقلید طاهر باشند
و الا مرتد و کافر و نجس العین اند بدانکه قبل از بلوغ هرگاه کسی بتقلید گفته پدر
و مادر یا غیر آنها یقین یا موحقه از اصول دین حاصل نمود و تمام عمر بر آن حال باقی
ماند بدون شک و ظن و شبهه و احتمال خلاف بی عیب است علی الاقوی هم
در دنیا و هم در آخرت چرا که تحصیل یقین نموده است اگر کسی در اصول دین خود

فصل دویم در احکام

منظنه داشته باشد و با نهایت سعی و کوشش تحصیل الیقین از برایش ممکن نشود در این
صورت حال او مجهول است و در آخرت معاقب و مؤاخذه اگرچه در دنیا طهارت و
نجاست او غیر معلوم است و لیکن اگر تحصیل الیقین در اصول دین ممکن بود و نکرد و بر منظنه
باقی ماند حکم شاک دارد و نجس میباشد و در آخرت غیر ناجی باشد هر گاه کسی در اول
بلوغ در صدد تحصیل اصول دین بر آمد بعد از چیزی که گذشت یقین از برای او حاصل شد در این
صورت طاهر و احکام مسلمانان برا و جاریست و لیکن هر گاه قبل از حصول الیقین باصول الدین
خود بمیرد بجهة آن در آخرت مؤاخذه و بی عقابست اما در دنیا در طهارت و نجاست او
محل تأمل است مسئله بدانکه تا تحصیل اصول دین نشود حکم بوجوب نماز مشکلست اما قضای
آن بعد از حصول الیقین واجبست هر گاه در اول بلوغ مکلف ملتفت و در صدد تحصیل
دین خود نبود در این صورت کافر است و نجس واجب است به پدر و مادر که در اول
بلوغ فرزند خود را تنبیه و حالی نمایند که خدای و خالقی داری ترا و همه مخلوقات را خلق فرموده
است و او جامع جمیع کمال و منزه و مبری از صفات نقص و عیب میباشد و ازلی
و ابدی باشد و مکانی ندارد و تغییری برا و روا نباشد و او را پیغمبریست آخر جمیع
پیغمبران نامش محمد ابن عبد الله و احکام او جمیعاً از جانب خدا و حقست پس از آن
کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله را تلقین او نمایند که بگوید تا اینکه بدن او طاهر شود
پس کم کم عدد ائمه و معاد و تفاصیل آنها را با و بفهمانند تا باقی احکام دین برا و
منکشف شود که هر گاه در این امر تسامحی بشود اگرچه یک روز از اول بلوغ باشد کار
او بسیار مشکل بشود و لیکن هر گاه کسی در خاطرش تمام اصول دین باشد اما بعبارت بیان
آنها نتواند نمود خللی و نقصی در دین او وارد نمی آید هر گاه کسی بظاهر شهادتین را

بر زبان جاری نماید مسلم و طاهر است اگرچه اعتقاد قلبی او معلوم نباشد هرگاه
کسی شک در اصول دین داشته باشد و خود آنرا ظاهر کند بشک نجس باشد هرگاه
خود ظاهر نکند اما از افعال و کردار او معلوم باشد مثل اینکه ضروری از ضروریات
دینیه را سهل شمارد یا مرتکب محرمات بشود در این صورت نیز عقد زن مسلمه از برای او
جائز نیست هرگاه کسی کلام شکی بگوید مثل اینکه بگوید اگر خدای باشد فلان کار میکند
یا اگر خدائی چه خواهی کرد یا اگر خدائی دارم چنان خواهد نمود یا اگر قیامتی باشد
هم میرسیم چنانچه این الفاظ بلسان عوام الناس جاری هستند پس هرگاه اعتقادش
این باشد از اینکه خدائی یا قیامتی هست ضرر ندارد والا گوینده آن چون سگ
نجس العین و کافر باشد بدانکه هرگاه کسی را در بلاد مسلمانان ببینی مادامیکه حال
او بر تو معلوم نشود باید او را طاهر بدانی مگر اینکه بر تو ظاهر شود کفر یا ارتداد او که در
این صورت نجس است پس متوجه باش که باندک چیزی مرتد نشوی و بواسطه این دنیا
دنی در آخرت که نهایتی از برای آن نیست معذب نگردی **فصل سیم از مقصد سیم**
در اسباب ارتداد و حصول آن بسه چیز میشود یا بدل یا بزبان یا باعضا و جوارح
اما بدل مثل اینکه بعد از یقین باصول دین در آن شک نماید یا در دل قصد کند که بعد از این
کافر خواهم شد یا اینکه داخل دین فرنگی یا غیر آن از کفار خواهم شد یا اینکه اگر فلان امر
اتفاق افتاد کافر میشوم اگرچه بعد هم کافر نشود مرتد و نجس باشد اما بزبان مثل اینکه
منکر اصول دین یا ضروری از ضروریات دین شود چون نفی صانع لم یزل یا نفی صفتی
از صفات او یا اثبات خلاف حکمت در کارهای او یا اثبات عبث در افعال او
یا نفی نبوت یا معاد مطلقا خواه از روی اعتقاد باشد یا شوخی و مطایبه یا اینکه

انکار نماز و روزه و خمس و زکوة و غیر اینها نماید اما حصول ارتداد باعضا و
جوارح مثل اینکه استخفافاً قرآن را بر زمین اندازد همچنین احادیث و اسماء الله و نحو
آنها را یا اینکه پاره کرده دور بیندازد یا لگد بر آنها زند مطلقا بهر نحو که استخفاف
نماید در هر یک از آنها کافر و مرتد و نجس العین میشود پناه میبرم بخدای عالمیان
از گناه مرتدین و معصیت کافرین

باب دویم زاد المتقین در احکام نماز و روزه است

و در آن چهار مقصد است

مقصد اول

در مطهرات و نجاسات و احکام غسل و وضو و تیمم و در آن شش فصل است

فصل اول

در مطهرات و آن سیزده میباشند اول از آن آب است که مطهر است هر چیز
را که قابل تطهیر بوده باشد غیر آن چون سگ و خوک مثلا خواه بقدر کر باشد یا نه
لیکن اگر کمتر از کر باشد یا متعفن بچیزی غیر نجس که در رنگ و بو یا مزه تغییر کرده باشد
بمجرد ملاقات با نجس نجس میشود فرع بدانکه تعریف کر آنست که بوزن تبریزی
هشت عباسی صد و بیست و هشت من باشد بنقیصه بیست مثقال و بحسب مساحت
در هر یک از طول و عرض و عمق سه وجب و نیم باشد و هر گاه در اندازه اینها
کلاً یا بعضاً اختلاف باشد مجموع چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب باید بوده باشد
دویم از مطهرات آفتاب است که پاک میکند زمین و غیر منقول را مطلقا خواه
روئیدنی باشد مثل درخت و گیاه قائم در زمین یا غیر روئیدنی باشد مانند دیوار
و در و پنجره و سقف و نحو آنها در حالتیکه تر باشد و بآفتاب خشک شود یا
خشک باشد و تر کنند آنرا سیم از مطهرات زمین است و آن پاک میکند ته
چکمه و نعلین و قدمین را برا رفتن یا مالیدن بر زمین بحیثیتیکه عین نجاست زائل گردد

اگرچه احوط راه رفتن بر زمین است بقدر پانزده ذراع هرگاه کمتر برطرف بشود والا زیاده تا برطرف بشود امّا در امثال آن مثل عصا و ازاده و غیر آنها عدم طهارت است بلکه احوط اکتفا بنعلین و چکمه است نه غیر آن و احوط بلکه اقوی طاهر و خشک بودن زمین است چهارم اسلام است که پاک میکند بدن و رطوبات کافر را از آب دهان و دماغ و بلغم و امثال آن با آنچه را که متصل ببدن اوست از مو و ناخن و دندان لیکن آنچه را مسّ برطوبت قبل از اسلام نموده نجس است حتّی عرق قبل از اسلام که در حین اسلام باقی ماند در بدن او و علی الاحوط همچنین جدا شدن غساله مطهر رطوبت باقیه در لباس و غیره است بعد از فشار علی الاحوط پنجم از مطهرات انقلاب باشد مثل قلب شدن شراب بسرکه بلکه ظرف آن نیز بالطبع پاک میشود ششم استحاله است یعنی بدل شدن حقیقت نجس یا متنجس بچیز غیر نجس مثل افتادن سگ در نمک زار و نمک شدن آن که نمکش طاهر است یا سوختن نجس که خاکستر آن پاکست امّا در زغالش احوط اجتناب است هفتم انتقال است یعنی نقل نجس بمقامیکه محکوم بطهارت باشد بسبب اسم اگر داخل اسم آن بشود مثل دم صاحب نفس سائله که نقل شود به بطون غیر صاحب نفس سائله مثل شپش و کیک و کنه و امثال آنها که نسبت آن خون بآنحیوان داده شود و از آن بابست دخول آب نجس بعروق اشجار و غیره هشتم از مطهرات کم شدن دو ثلث از آب انگور است بعد از جوش و غلیان آن بآتش که نجاست آن بسبب عدم ثلثان و جوش آمدن باشد لیکن غلیان آن بآفتاب و هوا احوط اجتنابست و احوط اینکه بکیل و وزن هر دو تخمین نمایند اثرا و آلت مختصه آن هرگاه در آن زنند و بعد از ثلثان بیرون آورند ضرر ندارد

حکم زوال عین نجاست است از باطن بدن مثل باطن دماغ و دهان وگوش واحوط
اجتناب از غذائیست که باقی میماند بپای دندان هرگاه نجس شود ونجس بودن
دهان از بول پاک میشود بدو دفعه مضمضه نمودن بآب بلکه از غیر بول نیز بدو دفعه علی
الاحوط دهم از مطهرات بیرون آمدن خونست از محل ذبح یا نحر حیوان حلال گوشت
بقدر متعارف که بآن حکم بطهارت ما باقیه در اعضای ماکوله میشود نه غیر یازدهم
سنگ استنجا است ونحو آن از کهنه وغیره ومعین است در آنها سه بودن و پاک و جائز
التصرف وغیر حریر وغیر وجوب بالاحترام بودن وهرگاه سه ازاله نشود زیاده
کند تا بشود وآن پاک میکند مخرج غایط را هرگاه نجاست نرسیده باشد بغیر
محلیکه عادت قرار گرفته است بر نجاست آن والا معین است بآب دوازدهم
استبرا است که بآن حکم بطهارت رطوبت مشتبهه ببول ومنی میشود والا نجس و
استبرا در منی بول است ودر بول سه دفعه مساحات بقوت از بیخ مقعد تا بیخ ذکر
تا سر حشفه واحوط نیز سه مرتبه فشار دادن سر حشفه است سیزدهم از مطهرات
غایب شدن مسلم است اگر بحد تمیز رسیده باشد با علم بنجاست در بدن یا جامه
او یا چیز دیگر و حاضر شدن او با احتمال تطهیر طاهر است واحوط اینکه استعمال او
بچیزی باشد که طهارت در آن شرط است **فصل دویم از مقصد اول**
باب دویم در نجاسات است وآن یازده میباشند اول و دویم از آن
بول وغایط حیوانیست که صاحب نفس سائله باشد باینکه خون او در وقت
ذبح یا نحر جهنده باشد[۲] خواه صحرائی باشد یا دریائی پرنده باشد یا چرنده خواه
حرام الاصل باشد چون انسان یا عارضا چون حیوان جلال یا حیوان موطوء

نجاسات

[۲] وحلال گوشت نباشد

انسان دبرًا یا فرجًا سیّم و چهارم و پنجم از نجاسات میته و خون و منی حیوانیست
که خون جهنده داشته باشد خواه حلال گوشت باشد یا نباشد لیکن خونی که مشتبه
بنجس باشد یا بعد از ذبح در اعضای ماکول حیوان حلال گوشت باقی میماند حکم بطهارت
اوست ششم و هفتم از آن سگ و خوکیست که در غیر دریا ساکن باشند یا اینکه
صحرائی بنامند آنها را نه دریائی همچنین هر جزئی از اجزاء آنها حرام است
و نجس هشتم از آن کافر است مطلقا حتی مجوس و نصاری و یهود و مرتد نهم شراب
و هر مسکر روانی اگرچه بخشکد هم نجس است دهم فقاع است که از جو بعمل می آید و معتبر
در آن صدق اسم است در عرف عرب یازدهم از نجاسات بنا بر احوط عرق
جنب بحرام و عرق شتر جلاله است بلکه هر حیوان جلال مطلقا خواه آن عرق در حین
حصول جنابت باشد یا بعد در زن باشد یا مرد از زنا و لواطه باشد یا وطی بهیمه
و غیره از آنچه حرمت آن ذاتی است بلکه در وطی روز روزه و ظهار قبل از کفاره
نیز علی الاحوط همچنین جنب بحلال هم اگر بحرام جنب شد عرقش نجس است فصل سیم
از مقصد اول باب دویم در احکام غسل و توضیح حکم وضو و تیمم است بدانکه
کیفیت غسل بر دو قسم است ترتیبی و ارتماسی اما ترتیبی بعد از نیت نمودن اول
شستن سر و گردنست بتمام آن و واجبست که آب را بزیر موی سر و ریش برساند
و نیز آنچه از گوش و دماغ و چشم و دهان ظاهر باشد باید بشوید پس طرف راست
بدن را تماماً بشوید تا سر انگشتان بلکه بجهة یقین نیز قدری از گردن و دوش و جانب
چپ را از قبل و بعد داخل در شستن نماید و احوط شستن تمام عورتست بجهة یقین پس از آن
طرف چپ مانند طرف راست بشوید و باید ترتیب مذکور را از دست نهد اما

صورت غسل ارتماسی بردن تمام اعضا و جوارح است بزیر آب بنحویکه جمیع بدن را
آب فرا گیرد حتی زیر مو و ناخن امّا احکام مطلق غسل چه ارتماسی و چه ترتیبی چنین است
که باید اوّلا آب غسل طاهر باشد یعنی نجس بلکه مشتبه بنجس هم نباشد و نیز واجبست که مطلق
باشد باینکه مضاف مانند گلاب و امثال آن از مضافات نباشد همچنین واجبست
که آب و مکان غسل مباح باشند یعنی غصبی بلکه مشتبه بغصبی نیز بنحو محصور نباشند
همچنین باید بدن غسل کننده تماماً پاک باشد قبل از نیت نجس و طهارت آن
بعد از ازالهٔ عین نجاست از آب قلیل بدو مرتبه است و از آب کثیر نیز بفرو بردن
در آن بدو مرتبه همچنین باید قبل از نیت آنچه را که در دست و پا و سایر اعضاست
که مانع از وصول آبست بظاهر بشره دور نماید مطلقا خواه انگشتر و امثال آن باشد
یا چرک یا چربی و نحو آن هرچه باشد بدانکه احکام وضو و تیمم نیز مانند احکام غسل است
مگر اینکه علاوه است در وضو و تیمم موالات یعنی بعمل آوردن آن پی در پی

علی الاحوط

فصل چهارم از مقصد اوّل باب دوم در کیفیت وضو است

کیفیت وضو

بدانکه طریقهٔ ساختن وضو آنست که بعد از نیت آن اوّلا روی را از رستنگاه
موی سر تا آخر زنخ بحسب طول بشوید و در عرض آنچه را که فرا گیرد انگشت ابهام و
وسطی بلکه قدری از اطراف نیز بجهة حصول الیقین زیاده بشوید بعد از آن دست راست
را پس دست چپ را از مرفق الی سر انگشتان از سمت اعلی بشوید بلکه از
مرفق هم قدری بالاتر بجهت حصول الیقین بشوید و باید احتیاطاً در آنها از دست
نده پس از آن با همان رطوبت که باقیست از وضو در دست با دست راست
مسح نماید از پیش روی بقدر مسمّا کافیست و افضل بقدر سه انگشت است

پس ازآن بلافاصله باهمان رطوبت پشت پای راست را پس پشت پای چپ را
از سر انگشتان تا کعبین مسح نماید بلکه تا مفصلین علی الاحوط و باید ترتیب را بنحو
مذکور از دست ندهد با موالات درآنها چنانچه مذکور شد فصل پنجم از
مقصد اول باب دوم در ذکر چیزیست که تیمم برآن جایز است
بدانکه بر شش چیز تیمم میتوان نمود اول خاک دوم ریگ سیم زمین چهارم سنگ
پنجم غبار ششم گل و لیکن تا خاک خالص ممکن باشد برآن باید نه غیر آن علی الاحوط
پس ازآن بر ریگ و بعد بر زمین و بعد ازآن بر سنگ و بر فرض عدم قدرت
بآنها جمیعاً بر غبار خالص پس از جمیع آن هر چیز که باشد از البسه و فروش یا یال اسب
و امثال آنها و شرط است درآنها احکامیکه در آب و مکان غسل مشروط بودند
و هرگاه درآنها غبار نباشد تیمم برآنها جایز نیست پس ازآن بر فرض عدم قدرت
برآنها بر گل خالص تیمم کند بشرط عدم قدرت بر خشکانیدن آن و لیکن اگر سنگ
و غبار هر دو ممکن باشد جمع نماید و اگر ممکن نشد مگر سنگ و گل احوط جمع است
میان تیمم بسنگ و گل هر دو بدان که تیمم نمودن بر معادن و غیر زمین مانند
اشنان و امثال آن مثلا جایز نیست و بر زمین شوره زار مکروه است فصل
ششم از مقصد اول باب دوم در کیفیت تیمم بدانکه واجبست
در تیمم که بعد از نیت بداند که این تیمم بدل از وضو است یا غسل بقصد تعیین
احدهما بجا آورد قربةً الی الله پس ازآن دست بزند بر آنچه برآن تیمم میکند دو
دفعه علی الاحوط دفعه اول بکشد بجبهه پیشانی و پشت دستها و دفعه دیگر دو ضرب
یکی از برای پیشانی و دیگر بجهة پشت دستها و حد تیمم این است که مسح شود از رستنگاه

موی سر تا سر اعلای دماغ بلکه احوط مسح تمام جاجبین است بهر دو کف دست پس
از آن با کف دست چپ پشت دست راست را مسح نماید از مقام بند
دست تا سر انگشتان پس از آن بهمین طریق پشت دست چپ را با کف دست
راست مسح نماید بدانکه تیمم در صورتی جایز است که وضو و غسل ممکن نباشند
و الا فلا توضیح بدانکه در اعضای تیمم ماسح را بر ممسوح باید کشید بلا فاصله چیزی
با ترتیب و موالات در آنها بطریق و ردیف مذکور بلکه ما بین دو ضرب نیز
باید موالات بوده باشد و هر حکمیکه در مکان و آب غسل بود در مکان تیمم و آنچه را
که تیمم بر آن بنمایند جاریست مقصد دوم از باب دوم در بیان
نواقض وضو و موجبات غسل و احکام خون حیض و نفاس و استحاضه است و در آن
پنج فصلست فصل اول در نواقض وضو و آن بهفت چیز حاصل میشود اول
و دوم و سیم بول و غایط و بادیست که از معده بیرون شود مطلقا خواه از
موضع متعارف خارج شود یا غیر آن و خواه با صدا باشد یا بی صدا که وضو را می شکند
چهارم رطوبت مشتبهه ببول و منی است که ظاهر شود در حال استبراء یا قبل از آن
نه بعد پنجم خوابست هرگاه غالب شود بر چشم که نه بیند چیزی را یا نشنود صوتی را
ششم بیهوشی است که در اندام و بدن شخص ظاهر شود بجائیکه احوال خود را نفهمد
مطلقا مبطل وضو است خواه از جنون باشد یا مستی یا چیز دیگر هفتم از نواقض
وضو خون استحاضه قلیله است فقط لیکن کثیره و متوسطه علاوه وضو باعث
غسل هم میشود فصل دوم از مقصد دوم در بیان چیزهائیکه ناقض وضو نیستند
و علاوه باعث غسل هم میشوند و حصول آنها بهفت چیز میشود اول از آن مس میت است

هرگاه قبل از اتمام سه غسل باشد و بعد از مردن و سرد شدن او و نجاست میت
نیز بعد از سرد شدن است بلکه قبل از سرد شدن و بعد از مردن علی الاقوی و احوط
دوم از آن استمناء است یعنی طلب منی کردن با انزال اگرچه بخیال هم باشد
مطلقاً لیکن در صورت عدم انزال نه ناقض وضو است و نه باعث غسل سیم
از آن احتلام است یعنی جنب شدن در خواب چهارم جماع است مطلقاً خواه با انزال
منی بوده باشد یا نه و تحقق آن با بغایب شدن حشفه است در قبل یا دبر زن از برای
مرد و زن یا در پسر یا وطی بهیمه یا بیرون آمدن منی از مرد یا زن پنجم خون حیض
و ششم خون نفاس و هفتم خون استحاضه کثیره و متوسطه یا شند و جمیعاً
ناقض وضو و باعث غسل میباشند و کیفیت احکام هریک در مقام خود
مذکور خواهند شد انشاء الله تعالی شانه فصل سیم از مقصد دویم باب
دویم در احکام خون حیض است و آن خونیست که از طرف چپ فرج زن بیرون
می آید و علامت آن اینست که گرم و سیاه و جهنده است در غالب اوقات
و با آن عادت بهم میرسانند زن در هر ماهی پس در صورت علم با آن بی اشکالست
و اما هرگاه بخونهای دیگر مشتبه شد پس بجهت حصول یقین هر دو پا را بالا نموده
بر دیوار بگذارد و بر پشت بخوابد و در فرج خود قدری پنبه بگذارد و کمی صبر کند
پس از آن آهسته آنرا بیرون آورد و در آن ملاحظه کند هرگاه خون تمام پنبه را
گرفته باشد بی شک از حیض باشد و هرگاه خون احاطه به پنبه نکرده باشد بلکه
دور آنرا مانند حلقه گرفته باشد حیض نیست بلکه آن خون بکارتست بشرط
اینکه قروح و جروح اندرون فرج را احاطه نکرده باشد مثل احاطه بکارت یا خون

در احکام حیض

بسیار در فرج او نباشد که نتوان تشخیص نمود آنرا و هرگاه از دو طرف فرج خون بیرون
آید پس هرگاه بدون امتحان مذکور ضعیفه عبادتی را بعمل آورد باطل است مطلقا
اگرچه بعد هم ظاهر شود که خون بکارت یا خون قروح و جروح بوده است و هرگاه
به بیند خونیکه مشتبه باشد با نفاس مثل اینکه احتمال ولادت بدهد و علم آن نداشته
باشد یا چیزی از او بیرون آید که شک کند که انسانست یا مبدأ انسان یا غیر
آن پس در اینصورت هرگاه خون به بیند از حیض محسوبست خصوصا هرگاه با عادت
هم اتفاق بیفتد همچنین در متجاوز از دهم هرگاه خون دیده شود با اوصاف
حیض در آن از خون حیض است و هرگاه بر سه روز خون منقطع شود و نرسیده
بروز دهم باز دیده شود و منقطع گردد پس اگر مجموع از ده روز نمیگذرد کلا
از حیض است همچنین خونیکه بعد از روز سیم از عادت دیده شود و بده نرسیده
بند شود آن خون حیض است مادامیکه نداند که از قروح یا جروح است و حیض
با حمل هم بنا بر اقوی جمع میشود و خونی که ضعیفه قبل از سال نهم یا در حال یأس
می بیند غیر از خون حیض است بدانکه حد یأس در قرشی که مراد سیده است تمام
شدن سال شصت میباشد و در غیر قرشی تمام شدن سال پنجاه میباشد
بدانکه اگر در دو ماه دو دفعه مساوی خون دیده باشی صاحب عادت خواهی
بود پس اگر در وقت و عدد هر دو مساوی خون دیده باشی مثل اینکه در ماه
اول پنج روز از اول آن و در ماه ثانی نیز پنج روز از اول آن خون بینی ترا صاحب
عادت عددیه و وقتیه نامند و هرگاه در یکی از آن دو مساوی خون دیده
باشی مثل اینکه در ماه اول از اول آن پنج روز و در ماه دویم از آخر آن پنج روز

خون ببینی صاحب عادت عددیه باشی نه وقتیه و هرگاه از اول ماه اول پنج روز
و از اول ماه ثانی شش روز خون دیده باشی صاحب عادت وقتیه هستی نه عددیه و هرگاه در
یکماه یا زیاده از دو ماه اتفاق بیفتد مثل آنچه را که در دو ماه مسبوق مذکور شد نیز ترا
صاحب عادت عددیه و وقتیه گویند یا یکی از آن دو و بیان آن مثل بیان آن ماه
مذکور میباشد بدانکه حکم صاحب عادت وقتیه و مضطربه یکی است مضطربه عبارت از زنیست
که فراموش کند عادت خود را پس از آنکه صاحب عادت مستقره شده باشد
و آن در هر ماه هفت روز را حیض قرار میدهد لیکن حکم مذکور درباره مضطربه
در صورت فراموشی عادت تخلف ندارد در صورتی که عدد و وقت را هر دو
یا عدد تنها را فراموش نموده باشد اما اگر وقت تنها را فراموش کرده
باشد در آن تفصیلیست که این مختصره را گنجایش آن نیست همچنین حکم زن مبتدیه
یا مضطربه یکیست در اینکه در هر ماه هفت روز را حیض قرار دهد و این حکم در صورتیست
که ممکن نباشد او را با اختیار و اطلاع بر حال خود یا رجوع نمودن بعادت
اقوام و خویشان پدری و مادری یا یکی از آن دو باینکه از برای او خویشانی نباشد
یا باشند و متفق نباشند یا مطلع شدن بر حال ایشان ممکن نباشد و الا در صورت
امکان عمل بآنها باید نمود و مبتدیه عبارت است از کسیکه تازه خون دیده باشد
و عادت او مستقر نشده باشد توضیح بدانکه در صاحب عادت عددی تنهائی
خلافست و اقوی آنست که بمجرد دیدن خون ترک عبادت کند و احوط جمع میان
افعال مستحاضه و تروک حائض است خصوصاً هرگاه خون بصفت حیض نباشد و
منتهای مدت دیدن خون حیض ده روز است نه زیاده و اقل آن سه روز و

که بمجرد دیدن خون حیض ترک عبادت نماید فصل چهارم از مقصد دویم باب
دویم در احکام خون نفاس است بدانکه نفاس خونیست که از فرج زن در حین زائیدن
با فرزند بیرون آید اگرچه مضغه بلکه علقه هم باشد یا بعد از تولدان تا قبل از تمام ده
روز و هرگاه ده تمام شد و بعد از آن خون دید نفاس نخواهد بود و اکثر
مدت آمدن خون نفاس ده روز است و اقل آن بقدر یک لحظه میباشد بانکه
تحدیدی از برای آن نیست و آنچه بر حایض است از احکام جمیعا نیز بر نفسا جاریست
بدانکه هرگاه زنی صاحب عادت مستقره شده باشد نفاس او بقدر عادت او خواهد
بود و لیکن هرگاه بر کمتر از ده یا بر ده خون او منقطع شود نفاس او تمام مقدار است
و اگر از ده بگذرد عادت او نفاس اوست و تتمه استحاضه و در اینجا ده روز آنرا
نفاس قرار دهند و نیز اعمال مستحاضه را بجا آورند علی الاحوط و اولی جمع است
تا هیجده روز و اینها در وقتیست که در اول و آخر یا در تمام مدت مذکوره خون ببیند
بخلاف اینکه اگر در یکی از اول یا آخر یا اوسط خون دید نفاس او مقدار دیدن
خونست چنانچه اگر در اوسط و آخر یا اول و وسط خون ببیند نفاس او مختص
بطرفین و زمانیکه مابین آنست خواهد بود فصل پنجم از مقصد دویم باب
دویم در احکام خون استحاضه است و آن بر سه قسم است قلیله و متوسطه
و کثیره و تعریف قلیله آنست که پنبه را که در فرج خود میگذارد خون باو برسد
و آنرا فرو نگیرد تمام او و متوسطه آنست که خون در پنبه فرو رود اما از آن نگذرد و
کثیره آنست که خون از پنبه گذشته بکهنه برسد خواه از کهنه بگذرد یا نه و حکم قلیله
آن آنست که از برای هر نمازی یک وضو لازم است و بس و در استحاضه کثیره غسل

واجبست یکی از برای نماز صبح هرگاه نماز شب را نکند و الا جمع نماید میان نافلهٔ شب
و آن با غسل آن چنانچه از برای سایر نوافل شب و روز هم کافیست غسل هر یک از
فرایض آن دیگر از برای نماز ظهر و عصر که جمع کند میان هر دو یکی دیگر از برای
مغرب و عشا که جمع کند نیز میان هر دو و هرگاه بخواهد که هر نماز برا بیک غسل
بکند نیز جایز است و غیر از سه غسل مذکور نیز از برای هر نمازی یک وضو واجبست
و در استحاضهٔ متوسطه حکم قلیله را که از برای هر نمازی یک وضو باشد واجبست
با زیادتی یک غسل در وقت صبح هرگاه آن خون قبل از نماز ظاهر شود یا او صاف
آن و الا حکم قلیله را دارد بلکه این حکم در هر نمازی بنا بر احوط جاریست و خون
استحاضه باید نسبت بیک اندازه بیاید پس هرگاه تبدیل روی دهد مثل اینکه
قلت بکثرت یا کثرت بقلت مثلاً برگردد حکم آن نیز برگردد پس هرگاه قبل از
غسل نمودن از برای نماز صبح مثلاً کثرت بقلت برگردد کفایت میکند یک غسل
و اگر آن پیش از غسل نماز ظهرین باشد دو غسل کافیست چنانچه هرگاه بعد از
نماز صبح قلت بکثرت برگردد دو غسل باید نمود و هرگاه بعد از نماز ظهرین باشد
یک غسل همچنین هرگاه بعد از نماز صبح قلت بتوسط برگردد برا و یک غسل است
علی الاحوط همچنین آن خونی که باعث غسل یا وضو میشود از هر یک از کثیره و متوسطه
و قلیله باید اینکه وقوع آن قبل از ایقاع نماز باشد اگرچه در غیر وقت نماز هم
باشد بشرط اینکه بجهة آن خون غسل یا وضو بعمل نیامده باشد پس از دیدن آن اینکه
بر زن واجبست که پنبه را بجهة نماز تبدیل نماید به پنبهٔ طاهر و فرج خود را نیز
باید بشوید و طاهر نماید بلکه احوط آنست که کهنه را بدل نماید اگر نجس شده باشد چنانچه

احوط آنست که بعد از غسل یا وضو نماز را تاخیر ننماید بلکه در صورت عدم ضرر اهتمام
در بیرون نیامدن خون نماید و الا اهتمام واجب نیست بدانکه هرگاه در حین غسل
حدث صادر شود واجبست اعادهٔ آن مطلقا مقصد سیم از باب دویم
در بیان شرایط صحت نماز و احکام لباس مصلّی و واجبات و منافیات نماز
و سجدهٔ سهو و کیفیت نماز احتیاطی و شکیات نماز است و در آن هفت
فصل است فصل اول در شرایط صحت نماز و آن ده چیز است اول از آن غسل
واجبی است مثل غسل جنابت و مس میت و حیض و نفاس و استحاضه دویم
وضو است از برای محدث غیر جنب بشرط صحت و شرعی بودن آن سیم تیمم است
در صورت عدم امکان غسل و وضو چهارم سجده بر ما یصح السجود علیه
نمودن یعنی ماکول و مشروب و معدنی و پوشیدنی نباشد پنجم از برای مردان
پوشیدن عورت خود را که عبارت است از قبل و دبر و بیضتان [illegible]
ناف تا زانو علی الاحوط و از برای زنان تمام اعضا را حتی موی سر مگر قرص
صورت و ظاهر پشت پا نه باطن آن علی الاحوط بلکه احوط ستر جمیع است مگر مقدار
واجب از موضع سجود از پیشانی ششم طهارت در موضع سجده و لباس و بدن
مصلّی است که نجاست هر یک از آنها نماز را باطل میشود هفتم مباح بودن
لباس و فرش و مقام نماز مصلّی است با اینکه غصبی بلکه مشتبه بغصبی نیز بنحو محصور
نباشند هشتم نیت است یعنی دانستن فعلی را که بعمل می آورد با تعیین آن و قصد
قربت در آن نهم استقبال القبله است در حال نماز یعنی عدم استدبار و انحراف
با آن دهم از شرایط صحت نماز دخول وقت نماز است که هرگاه نماز واجبی قبل از

دربیان شرایط صحت نماز

وقت

وقت آن واقع شود باطل است فصل دویم از مقصد سیم باب دویم

در بیان احکام لباس نمازگذار است بدانکه احکام لباس مصلی بر دو قسم است بعضی

در نماز حرام است بجهت مردان فقط و آن انگشتر طلا و نحو آن پوشیدن است و همچنین

پوشیدن طلا باف و طلا زری و لباس ابریشمی خالص که نماز مرد با آنها باطل و پوشیدن

او آنها را مطلقا حرام است هرچند در حال نماز هم نباشد لیکن بجهت زنان جایز

و صحیح است و بعض دیگر است که نماز با آنها مطلقا باطل است خواه با مرد باشند

در حال نماز یا با زن و اول از آن جامهٔ غصبی است بلکه مشتبه بغصبی پوشیدن است

در نماز دویم پوشیدن لباسیکه کمتر از ساتر عورتین باشد سیم نماز نمودن با جلد

حیوان ماکول اللحم که تزکیه و ذبح آن از دست مسلمانان نشده باشد یا شده باشد

و از حلال گوشت نباشد اگرچه شرعا طاهر و پاکست لیکن نماز با آن باطل است

مگر خز و سنجاب که مستثنی است چهارم بقدر درهم بغلی خون نجس با مصلی بودن است

چه در بدن او باشد یا لباس که با آن نماز او باطل خواهد شد لیکن دماء ثلاثه که عبارتست

از خون حیض و نفاس و مطلق استحاضه است مطلقا مبطل نماز هستند اگرچه از درهم بغلی

هم کمتر باشند بلکه از خون حیوان غیر ماکول اللحم هم مطلقا اجتناب است علی الاحوط

و اولی پنجم کورک و موی حیوان غیر ماکول اللحم در حال نماز با مصلی بودن است مثل

چسبیده بودن موی گربه مثلا بلکه مطلقا هر جزئی از اجزای حرام گوشت که باشد نماز

با آن باطل است ششم در نماز با مصلی لباس نجس بودنست اگرچه کمتر از ساتر عورتین هم

باشد علی الاحوط مثل کلاه و بند زیر جامه نجس و نحو آنها که نماز با آنها باطل است

همچنین باطل میشود نماز بحمل نمودن نجاست در نماز اگرچه منفذی هم از برای آن نباشد

مثل اینکه در شیشه باشد و سر آنرا از قیر و غیره گرفته باشند فصل سیم از مقصد سیم
باب دویم در بیان واجبات نماز است که بمنزله مقارنات اوست
و آن یازده است پنج از آن رکنی است و مراد بر رکن آنست که ترک آن عبادت را
باطل میکند مطلقا خواه بر وجه عمد یا سهو یا جهل یا نسیان و اول از آن قیام است
در تکبیرة الاحرام و تکبیر متصل برکوع دویم نیت و استدامهٔ اوست تا آخر
عمل یعنی بیرون نرفتن از نیت نماز و آن در حکم رکن و شرط صحت است در هر عبادت
سیم تکبیرة الاحرام است بلفظ الله اکبر بطور صحیح و آن رکن است چهارم رکوع است
در هر رکعت یکمرتبه مگر در نماز آیات که در هر رکعت پنج مرتبه است پنجم سجود است
در هر رکعت دو مرتبه و بدانکه این پنج امر مذکور کلشان رکن بودند و شش واجب
دیگر آن غیر رکن باشند که اول از آن ترتیب است بنحو مذکور دویم ذکرهای ثلاث
یعنی ذکر رکوع و سجود و تسبیحات اربع اما ذکر رکوع کافیست در آن گفتن سبحان
ربی العظیم و بحمده یکمرتبه و احوط با وسعت وقت سه مرتبه است یا گفتن سه مرتبه
سبحان الله و در حال ضرورت یک سبحان الله کافیست و ذکر سجود نیز مثل ذکر
رکوع است مگر اینکه العظیم در تسبیح کبری بدل بالاعلی شود و لیکن تسبیحات اربع در
رکعت سیم از سه رکعتی و سیم و چهارم از چهار رکعتی است بلفظ سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر یکمرتبه و احوط سه مرتبه است و این احتیاط ترک نشود
بلکه احوط نیز خواندن استغفار است یکمرتبه در آخر آنها یا اینکه اکتفا شود [illegible]
سیوم از واجبات غیر رکنی نماز قرائت حمد و سورهٔ از سورهای قرآن باشد سوای
سورهٔ برائة با ترتیب در میان آیات و کلمات و حروف و دو بسم الله چهارم

تشهد است بلفظ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیْکَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِ مُحَمَّدٍ و در ذکر آنها واجبست نشسته بودن و قرار گرفتن پنجم از واجبات غیر رکنی نماز سلام است که در نماز واجبی واجب و در غیر واجبی شرط صحت نماز باشد و آن جزء نماز است نه خارج از آن و بیرون میرود از نماز بهر یک از السلام علینا و السلام علیکم ولیکن احوط جمع است ششم از واجبات غیر رکنی در نماز موالاتست یعنی عرفا بعمل آوردن نماز را پی در پی پس مجموع یازده امر باشند پنج آن رکنی و شش دیگر غیر رکنی توضیح بدانکه واجبست در هر یک از اذکار و واجبات نماز موالات و ترتیب و محافظت بر عربیت و اداء حروف از مخارج طبیعیه و عدم مخالفت در حرکت اعرابی و بنائی نمودن آنها فصل چهارم از مقصد سیم باب دویم در بیان منافیات نماز است و حصول آن بپانزده چیز است اول و دویم از آن اکل و شربست یعنی خوردن و آشامیدن در نماز عمدا اگرچه اندک هم باشد مثل غذای پای دندان مثلا اگر صدق برخوردن بشود سیم خندیدن در نماز است خواه باصدا باشد یا بی صدا که حبس کند در دل که تغییر یابد احوالش ولیکن تبسم که ماهی صورت نماز نباشد عیب ندارد چهارم گریستن بجهة امور دنیویه باشد مثل گریه نمودن بر ضرر دنیائی یا فوت کسی لیکن گریستن از خوف الهی و نار و شوق جنت بلکه گریه بر سید مظلوم حسین ابن علی علیه السلام بی اختیارا بلکه باختیار ضرر ندارد پنجم تکلمی است که غیر از قرآن و دعا و ذکر خدا باشد اگرچه بدو حرف هم باشد یا بیک حرف که فهماننده معنی باشد ششم و هفتم در نماز دست بستن سنیانه و گفتن آمین بعد از حمد بدون تقیه یا خوف ضرر بلکه در تقیه نیز بنابر احوط

پنهان نماز نمودن و تقیه نکردنست در صورت امکان و الا ضرر ندارد هشتم و نهم
ترک نمودن واجبی از واجبات نماز یا زیاد و کم کردن چیزی از نماز است و اینها
هرگاه در ارکان باشند مطلقا نماز باطل است خواه عمداً باشد یا سهواً یا جهلاً
و هرگاه در غیر ارکان باشند در صورت عمد یا جهل آن منافی نماز است بدون
سهو که صحت پذیر است دهم از قبله روی خود گردانیدنست در حال نماز
بتمام صورت لیکن بگوشهٔ چشم نظر نمودن مکروه و غیر مضر است یازدهم و
دوازدهم انحراف و استدبار القبله است در نماز بمیل نمودن از آن یا پشت
کردن بآن مطلقا مبطل و منافی نماز است اگرچه سهواً هم باشد سیزدهم نماز
نمودن با جامهٔ غصبی یا بر فرش غصبی یا بر مقام غصبی است بلکه مشتبه بغصبی نیز نباشد
بنحو مخصوص چهاردهم و پانزدهم از منافیات نماز سکوت طولانی و فعل بسیار
بعمل آوردنست در حال نماز بقدریکه عرفاً او را نمازگذار نگویند یا اینکه از صورت
نماز بدر رفته باشد مثل اینکه بازی کند با ریش یا عمامهٔ خود در نماز مطلقا نماز باطل
میشود خواه عمداً باشد یا سهواً یا جهلاً فرع بدانکه علم بمنافیات نماز از هر چیز الزم
است بجهة عوام زیرا که اغلب مردم باطل میشود نمازشان به ندانستن آن
فصل پنجم از مقصد سیم باب دوم در بیان سجدهٔ سهو است و آن
در پنج موضع واجب میشود اول و دوم در تشهد و سجدهٔ فراموش شده است
باینکه از روی فراموشی ترک نموده باشد یک سجده یا تشهد را تا برکوع
رود سیم و چهارم تکلم بیجا نمودنست یا سلام بیمحل گفتن از روی فراموشی سهواً
بلکه بگمان بیرون رفتن از نماز در هر صورت سجدهٔ سهو واجبست پنجم از شقهائیکه

مواضع سجدهٔ سهو

بلکه

سجدهٔ سهو واجبست در شک میان چهار و پنج است در حال قعود در نماز چهار رکعتی بلکه احتیاطاً در هر زیاده و کم نمودن از نماز سجدهٔ سهو واجبست خصوصاً قعود موضع قیام بعمل آوردن یا قیام موضع قعود و این احتیاط ترک نشود فرع بدانکه هرگاه رکنی از نماز کم شود تا اینکه داخل بر رکن دیگر شود نماز باطل است والا برگردد و آنرا با ما بعدش بجای آورد صحیح است و بدانکه سجدهٔ سهو مثل دو سجدهٔ نماز و میهٔ آنست در احکام و ترکیب مگر ذکر آن که در اینجا بدل میشود به بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد و تشهد و سلام آن احتیاطاً مثل تشهد و سلام نماز واجبی خوانده شود و محل آن بعد از سلام و قبل از کلام است فصل ششم از مقصد سیم باب دوم در بیان کیفیت نماز احتیاطی است که بواسطهٔ حدوث شک بعد از اداء و اتمام نماز باید کرده شود به نیت احتیاط از آنچه احتمال دارد که از نمازش کم شده باشد یا زیاده و آن یک رکعت است ایستاده یا دو رکعت که هم ایستاده می آید و هم نشسته و اختلاف در آن باختلاف شکیات است و کیفیت آن چنانست که تعیین رکعت و قعود و قیام آن نموده بدون تلفظ نیت نماید بلکه در جمیع عبادات تلفظ نیت غلط و بی فایده است مگر در حج که مرد نیست و بعد از نیت حمد تنها را بخواند بدون سوره و بدون قنوت و اذان و اقامه و نیز باید اینکه باخفات خوانده شود و محل آن بعد از سلام و قبل از عمل آوردن منافی مثل کلام و غیره است فوراً بلا فاصله فرع بدانکه هرگاه در نماز احتیاطی شک عارض شود بنا را بر اکثر باید گذاشت مگر در صورت فساد آن فصل هفتم از مقصد سیم باب دوم در بیان احکام شکیات نماز است

بدانکه هرگاه کسی از مکلفین ترک نماید آنرا بلکه سهویات یا ظنیات یا منافیات
یا سجدهٔ سهو وغیره را که هرگاه روی دهد باعث قطع نماز شود فاسق است
ولیکن هرگاه از آنها هیچ یکی در نمازش اتفاق نیفتد نمازش صحیح است بدانکه
هیچ یک این شکیات نماز معتبر نباشد مگر شکیکه واقع میشود در نماز چهار رکعتی در
هشت مقام مقام اوّل شک میان رکعت دو و رکعت سه نمود نشست در نماز
چهار رکعتی بعد از برداشتن سر از سجدهٔ ثانیه که در اینصورت بنا را بر چهار گذاشته
نماز را تمام نموده بلافاصله یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته
بعمل می آورد و احوط نیز اعاده نمودن نماز است مقام دوّیم شک میان
رکعت سه و چهار است مطلقا در هر جائی از نماز که باشی بنا را بر چهار گذارد
نماز را تمام کرده بلافاصله دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده بجای
بیاورد و اولی دو رکعت نشسته است مقام سیّم شک میان رکعت دو
و رکعت چهار است بعد از اکمال دو سجده در این صورت بعد از صبر
اندکی اگر فکرش بجائی نرسید بنا را بر چهار گذارده نماز را تمام نماید پس از آن
فوراً دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد مقام چهارم شک
میان رکعت دو و سه و چهار است بعد از اکمال سجدتین درین صورت بنا را
بر چهار گذاشته نماز را تمام نماید و بلافاصله فوراً دو رکعت نماز احتیاط
ایستاده و دو رکعت نشسته بجا آورد و احوط بلکه اظهر مقدم داشتن دو رکعت
ایستاده است بر دو رکعت نشسته مقام پنجم در شک میان چهار و پنج است
بعد از اکمال سجدتین درین صورت بعد از اندک تاملی که منافی نماز نباشد اگر فکر

بجای قرار گیرد و بنا را بر چهار باید گذارد و نماز را تمام نموده بلا فاصله دو سجدهٔ سهو
فوراً بجا آورد لیکن هرگاه در حال قیام چنین شکی عارض شود قیام را خراب نموده
بنشیند و حکم شک میان سه و چهار را بعمل آورد باینکه بعد از سلام دو رکعت نماز
احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده بجای آورد و از برای هر یک از زیادتی یا
کمی آن که حاصل شده است دو سجده سهو نماید فرع بدانکه شک نمودن در عدد
رکعات نماز در حال تشهد و سلام یا در حال برخاستن تا نرسیده بقیام حکم شک بعد از
سجدتین دارد مقام ششم از شکیات نماز اینکه هرگاه شک نمائی در حال قیام
باینکه این رکعت سوم است یا پنجم درین صورت بعد از خراب نمودن قیام و
نشستن بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و بعد از ختم مرام و ادای سلام
فوراً دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد مقام هفتم در شک نمودن
میان رکعت سه و چهار و پنج است در حال قیام درین صورت قیام را خراب
نموده می‌نشینی و بنا را بر چهار میگذاری و نماز را تمام نموده فوراً دو رکعت نماز
احتیاط ایستاده و دو رکعت هم نشسته بجا می‌آوری چنانچه در شک میان دو
و سه و چهار بعمل می‌آوردی احتیاطاً بجهة قیام زیادتی نیز دو سجدهٔ سهو بجا آر
کرد مقام هشتم در شک میان رکعت پنج و شش است در حال قیام درین
صورت قیام را برهم بزن و بنشین پس از آن برمیگردد شک تو بچهار و پنج پس بنا را
بر چهار گذارده نماز را تمام کن و فوراً دو سجدهٔ سهو را بعمل آور بدو دفعه یکدفعه آن
از برای شک چهار و پنج که در آن دو سجدهٔ سهو واجبست و دیگر از برای قیام
زیادتی که بعمل آمده است فرع بدانکه در هر یک از شکهای هشتگونه مذکوره

تفکر کمی نماید بقدری که سکوت طویل که منافی نماز است بعمل نیاید پس هر گاه علم یا مظنه مصلی
بطرفی قرار گرفت عمل بشک نماید والا بعلم یا مظنه مسئله هر گاه عمل بمظنه نمود و شک
دیگری عارض شد عمل بشک نماید و اگر چند شکها پی در پی حاصل شد بنا را بر شک
اخیر گذارد بدانکه غیر از چهار صورت اول از هشت مقام و غیر از اول صورت از
دو صورت در مقام پنجم علاوه از آنچه ذکر شد نماز را اعاده باید نمود علی الاحوط

مقصد چهارم از باب دوم در تعداد نمازهای واجبی است و کیفیت
نماز جمعه و عیدین و آیات و نماز میت و غسل و حنوط و کفن و دفن میت و احکام
روزه و در آن هشت فصل است **فصل اول** در عدد نمازهای واجبی است و آن
یازده است اول نماز یومیه پنجگانه صبح و ظهر و عصر و شام و خفتن که در صبح دو
رکعت و شام سه رکعت است و باقی در سفر دو رکعت است و در حضر چهار رکعت
و آن واجب است بر هر مکلفی که خالی باشد از حیض و نفاس و قادر باشد بر طهارت اختیاری
یا اضطراری دوم نماز جمعه است و کیفیت آن بعد خواهد آمد انشاء الله تعالی
سیم نماز نذر است و چهارم نماز عهد است و پنجم نماز قسم است ششم نماز استیجاری است
که اجیر میشوند در آن و شرط است در نماز نذر و عهد و قسم و استیجار آنچه را که شرط است
در نماز یومیه و علاوه شرط است در آنها آنچه معین نمایند از زمان و مکان یا هیئتی
که مشروع باشد مثل نماز جعفر طیار مثلا هفتم نماز طواف است در حال احرام و حکم
آن در باب چهارم مذکور خواهد شد انشاء الله هشتم نماز عیدین است یعنی عید
رمضان و قربان نهم نماز میت است دهم نماز آیات است و کیفیت هر یک
در قسم دوم خواهد شد انشاء الله یازدهم از نمازهای واجبی نمازیست که در مرض موت

در عدد نمازهای واجبی

از پدر فوت شده باشد و آن واجبست بر پسر بزرگ نه دختر و نه سایرین از ورثه
اگرچه بنده هم باشد علی الاحوط بلکه آنچه را که بر ذمه والد بوده و ترک آن نموده باشد
یا بجای آورده و فاسد شده یا از جهت اجاره بر ذمه او بوده و نکرده یا پسر بزرگ
بوده و نماز پدر را نکرده مطلقا خواه والد آزاد باشد یا بنده بلکه قضا نماید هر وارثی
با نبودن پسر بزرگ و هرگاه پسر بزرگ در حین موت پدر بالغ نباشد احوط آنست
که بعد از تکلیف قضا نماید آنرا و همچنین واجبست قضا نمودن نمازها در را بیچ مذکور
علی الاحوط **فصل دویم از مقصد چهارم باب دویم در کیفیت
نماز جمعه است** بدانکه نماز جمعه دو رکعت است و وقت آن از ابتدای
زوال است تا رسیدن سایه شاخص بقدر شاخص و آن واجبست بر هر مکلفی
که بالغ و عاقل و حاضر شرعی و حر باشد یعنی آزاد و مرد باشد و همچنین غیر مبتلا بکوری
و پیری و بیماری باشد بلکه هر چیز که نماز جمعه بواسطه آن باعث عسر و حرج است
نباشد بلکه شرط صحت است در نماز جمعه آنچه را که شرط صحت باقی فرایض است
از ایمان و اسلام و غیر آنها انعقاد نماز جمعه نخواهد شد و همچنین شرط است در صحت
که بدون آنها
نماز جمعه عادل و مؤمن و ختنه دار بودن امام همچنین باید امام جمعه حضری باشد
نه مسافر و قادر باشد بر اتیان خطبه باینکه خطیب و امام یکنفر باید بوده باشد
نه اینکه امام یکنفر باشد و خطبه را دیگری بخواند و باید بالغ و مرد باشد نه صبی یا زن
همچنین باید اینکه امام نماز جمعه دیوانه و ولد الزنا نباشد و اعرابی نیز نباشد بلکه نا
بینا و کور نیز نباشد در صورت وجود بینا و غیر اعمی علی الاحوط همچنین واجبست
اینکه امام جمعه مبتلا بمرض برص و جذام نباشد همچنین شرط صحت نماز جمعه است

یافت شدن چهار نفر از مومنین که بالغ و عاقل و شیعهٔ اثنا عشری باشند و هر یک زیاده
از دو فرسخ دور نباشند بجائیکه انعقاد نماز جمعه میشود و همچنین شرط صحت نماز جمعه است
خواندن دو خطبه در آن قبل از شروع نماز ما بین زوال و در حال خواندن آن باید آنکه
خطیب با طهارت باشد مطلقا خواه از خبث باشد یا حدث و خواه در لباس باشد
یا بدن و باید اینکه خطیب در حال خواندن خطبه توجه در آن داشته باشد بآنکه
بالتفات فاحش ملتفت بآموین نشود و نظر بطرف یمین و یسار نکند و در حال خواندن
آن ایستاده و مستقر و راست بوده باشد و در هر یک از دو خطبه واجبست
اینکه حمد الٰهی را نماید و صلوات بر حضرت رسالت پناهی محمد ابن عبد الله صلی الله
علیه و آله بفرستد و در احکام مثل سایر فریضه میباشد پس واجبست در لباس
و مکان خطیب آنچه که واجبست در لباس و مکان نمازگذار سوای استقبال بقبله
و علاوه از آنچه گذشت واجبست در خطبهٔ اول شهادت بر رسالت حضرت نبوی و
وعظ و وصیت بتقوی و پرهیزکاری و سورهٔ کوچکی و در میان دو خطبه واجبست
نشستن کمی بقدر خواندن سورهٔ قل هو الله احد مثلاً و در خطبهٔ دویم نیز علاوه واجبست
خواندن درود و صلوات ائمهٔ اطهار علیهم السلام همچنین طلب مغفرت از برای مومنین
و مومنات و احوط اینکه در خطبهٔ ثانیه نیز سورهٔ کوچکی بخواند بانیکه در هر دو خطبه
سوره خوانده شود علی الاحوط و واجبست بر ماموین گوش دادن بخطبه در حال
خواندن امام آنرا همچنین واجبست بر امام جهر و بلند خواندن خطبه را بحیثیتی که عدد
انعقاد جمعه بشنوند و مطلقا حرام است حرف زدن و تکلم نمودن در اثنای خطبه
خواه امام باشد یا ماموم بدانکه سفر و بیع نمودن پیش از نماز جمعه در روز جمعه

درزمان وجوب عینی آن حرام است نه در اوان وجوب تخییری چون زمان ما نه، و وجوب
عینی در زمانی حاصل است که امام علیه السلام یا نایب خاص آنحضرت حاضر باشد
و شرط است در صحت نماز جمعه بر پا شدن آن بجماعت و نیز شرط است که با مثل و
مشابه خود در میان یک فرسخ واقع نشود باینکه جمعهٔ دیگر بر پا نشود که مابین آن دو جمعه
کمتر از یک فرسخ بوده باشد همچنین شرط است در صحت نماز جمعه اینکه مانعی از برای
نماز جمعه مانند تقیه مثلاً از برای امام یا عدد و انعقاد جمعه یا هر دو نبوده باشد و الا
نماز باطل است و باید امام جمعه یا امام باشد یا نایب خاص آنحضرت و این شرط در
زمان وجوب عینی باشد نه تخییری و در امثال این زمان که وجوب نماز جمعه تخییری است بعلت
غیبت امام علیه السلام باید جمع نمود میان نماز جمعه و نماز ظهر بقصد قربت بنا بر
احوط فصل سیم از مقصد چهارم باب دویم در کیفیت نماز عیدین است
یعنی عید رمضان و عید قربان بدانکه وقت ادای نماز عید قربان و رمضان مابین
طلوع آفتابست تا زمان زوال خورشید و مستحب است تاخیر انداختن آن
تا بلند شدن آفتاب بلکه در نماز عید رمضان سنت است بتاخیر انداختن آن
بقدر افطار نمودن و بیرون کردن زکوة فطره و هرگاه وقت نماز عیدین گذشت
قضا ندارد و نماز عیدین مثل نماز صبح است در جمیع احکام سوای وقت و دیگر
اینکه در نماز عیدین نه قنوت میباشد پنج قنوت آنها در رکعت اول باید خوانده شود
و چهار قنوت دیگر آن در رکعت ثانیه و در قنوتات آن اولی آنست که این دعا را
بخوانند اللّهُمَّ اَنتَ اَهلَ الکِبریاءِ وَالعَظَمَةِ وَاَهلَ الجُودِ وَالجَبَروتِ
وَاَهلَ التَّقوٰی وَالمَغفِرَةِ اَسئَلُکَ بِحَقِّ هٰذَا الیَومِ الَّذی جَعَلتَهُ

نماز عیدین

لِلْمُسْلِمِينَ عِيدًا وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذُخْرًا وَشَرَفًا وَكَرَامَةً
وَمَزِيدًا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ
فِيهِ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُخْرِجَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَ
آلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلَكَ
بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ وَأَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ
الْمُخْلَصُونَ و واجبست خواندن دو خطبه عیدین علی الاقوی اگرچه خلاف است
و وقت آن بعد از اتمام نماز است و نماز عیدین واجب و مشروط است بشرایط
نماز یومیه و جمعه که گذشت **فصل چهارم از مقصد چهارم باب دوم در کیفیت
نماز آیاتست** بدانکه نماز آیات دو رکعت میباشد در هر رکعت پنج رکوع که تماماً ده رکوع
میشود و چهار سجود و پنج قنوت و قنوتات آن جایز باشند نه واجب و کیفیت
آن چنان است که در هر رکعت از ده رکوع حمد و سوره را تماماً بخواند یا اینکه در هر پنج رکعت
از ده رکوع در اول رکعت آن حمد را تماماً بخواند و سوره را پنج قسمت نماید یک قسمت
آنرا بخواند و چهار قسمت دیگر را در هر یک یک قسمت بخواند باینکه در رکعت اول و ششم
حمد تنها را تمام نموده و دو سوره را تفریق نماید بر ده رکعت و بدانکه نماز آیات عملش
بر جمیع مکلفین واجب است مثل یومیه و سایر فرایض و هرگاه نماز کسوف و خسوف
فوت شود تا اینکه وقتش بگذرد قضای آن واجب باشد پس هرگاه دانسته نکرده باشد
اگرچه تمام قرص هم نگرفته باشد یا اینکه بعد معلوم شود که تمام قرص گرفته بوده است
باید که قضا نمود آنرا بلکه هرگاه بعد معلوم شود که بعض قرص گرفته بوده است هم قضا
واجب علی الاحوط و لیکن باقی آیات مثل طوفان شدید و بادهای زرد و سرخ شدید که

خلق از آنها خوف بهم میرساند هرگاه فوت شد تا اینکه وقت آن گذشت قضا نخواهد شد
بلکه تا آخر عمر اداست لیکن دور نیست که فوراً واجب باشند و احوط آنست که تاخیر نشوند
از وقتیکه ممکن شود بعمل آوردن نماز آنها **فصل پنجم از مقصد چهارم باب دویم**
در بیان کیفیت نماز میت است و آن واجب کفائیست باین معنی
که بر جمیع مکلفین واجب است و هرگاه کسی بعمل آورد از دیگران ساقط خواهد شد
و همچنین است غسل و حنوط و کفن و دفن او که بر جمیع مکلفین واجب و چون بعمل آرند
از ما سوای عامل آنها ساقط میباشد و واجب است در نماز میت اولا نیت و
رو بقبله بودن و ایستاده بودن مصلی در حال نماز و نیز شرط است در خود میت که
سزاوار ایجاب است بگذارند و شیعهٔ اثنا عشری بوده باشد و پشت او در حال
نماز بر خاک بوده باشد و واجب است در نماز او نیز گفتن پنج تکبیر و بعد از تکبیر
اول واجب است خواندن شهادتین را بلفظ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا
اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ و اشهر و بهتر چنین خواندن است اَشْهَدُ اَنْ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيْكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ
اَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِيْرًا وَنَذِيْرًا بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ و بعد از تکبیر دویم واجبست
درود بنبی و آل او بلفظ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ و اشهر و بهتر چنین
خواندنست اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ كَاَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ
وَتَرَحَّمْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَاٰلِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ وَصَلِّ عَلٰى
جَمِيْعِ الْاَنْبِيَآءِ وَالْمُرْسَلِيْنَ و بعد از تکبیر سیم واجبست استغفار بر مومنین و مومنات
بلفظ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و اشهر و بهتر چنین خواندنست بلفظ

در بیان نماز میت

اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِيْنَ وَالْمُسْلِمَاتِ
الْاَحْيَاۤءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْوَاتِ تَابِعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ بِالْخَيْرَاتِ اِنَّكَ مُجِيْبُ
الدَّعَوَاتِ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ و بعد از تکبیر چہارم واجبست استغفار
از برای خود میت بلفظ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذَا الْمَيِّتِ و ہرگاہ زن باشد بجای المیت المیتہ
باید گفت و اولی علاوہ نمودن این الفاظ است اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ
وَابْنُ اَمَتِكَ نَزَلَ بِكَ وَاَنْتَ خَيْرُ مَنْزُوْلٍ بِهٖ اَللّٰهُمَّ اِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ
اِلَّا خَيْرًا وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهٖ مِنَّا اَللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِيْ اِحْسَانِهٖ
وَاِنْ كَانَ مُسِيْئًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ وَاغْفِرْ لَهٗ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ عِنْدَكَ
فِيْ اَعْلٰى عِلِّيِّيْنَ وَاخْلُفْ عَلٰى اَهْلِهٖ فِي الْغَابِرِيْنَ وَارْحَمْهُ بِرَحْمَتِكَ
يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ پس از آن تکبیر پنجم را گفته از نماز بیرون میرود و ہرگاہ میت
زن باشد ضمیرات آنرا بتانیث باید ادا نمود و نماز میت باین کیفیت مذکور مشروط
بمؤمنی است کہ مجہول الحال و طفل یا مستضعف یا مخالف یا ناصبی نباشد زیراکہ احکام
آنہا مختلف خواہند بود پس ہرگاہ میت مجہول الحال باشد یا اینکہ مذہبش معلوم نباشد
بعد از تکبیر چہارم در نمازش باید گفت اَللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ يُحِبُّ الْخَيْرَ وَاَهْلَهٗ فَاغْفِرْ
لَهٗ وَارْحَمْهُ وَتَجَاوَزْ عَنْهُ و ہرگاہ طفل باشد یا مؤمن بودن والدین او بعد از تکبیر
چہارم در نمازش بگوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِاَبَوَيْهِ وَلَنَا سَلَفًا وَفَرَطًا وَاَجْرًا و اگر مستضعف باشد یعنی
حق و باطل را تمیز نداده باشد بعد تکبیر چہارم بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلَّذِيْنَ تَابُوْا وَاتَّبَعُوْا سَبِيْلَكَ
وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيْمِ و اگر مخالف یا ناصبی باشد نمازش جایز نیست و در مقام تقیہ
بعد از تکبیر لعن و نفرین بر او باید کرد و تکبیر پنجم نیز در این دو صنف نباشد

فصل ششم

از مقصد چهارم باب دویم در کیفیت غسل و حنوط میت اما غسل آن بدانکه واجب است بر مکلفین که میت را سه غسل بدهند اول بسدر دویم بکافور و سیم بآب خالص بهمین ترتیب خواه میت طاهر باشد خواه جنب یا حایض و احوط غسل او بغسل ترتیبی اگرچه ارتماسی هم کافیست علی الظاهر و در صورت عدم امکان دادن بغسل میت یا ترسیدن از غسل او از هم ریختن گوشت یا پوست او مثل سوخته بودن یا آبله داشتن او مثلا در این صورت سه تیمم باید داد او را بقصد سه غسل به نیت خود غسال نه میت و این سه غسل مذکور هر یک مثل غسل جنابت میباشند در احکام و ترکیب و احوط نیز مباح بودن مکان اوست و اما حنوط میت واجبست بعد از غسل مسح نمودن با کافور هفت جای سجود میت را که در وقت سجده بر زمین گذاشته میشود مثل پیشانی و کف دست و سر دو زانو و سر انگشتان دو پا و آن مخصوص کسی است که محرم نباشد و الا بوی خوش مطلقا نزدیک او نباید برد خواه از کافور باشد یا چیز دیگر و خواه در تحنیط او باشد یا تغسیل فصل هفتم از مقصد چهارم باب دویم در کیفیت کفن و دفن میت است اما کفن میت بنا بر وجوب سه پارچه است لنگ و پیراهن و لفافه که آنرا سرتاسری مینامند بدانکه لنگ باید انقدر باشد که میان ناف و زانو را داشته باشد و پیراهن باید ساتر باشد از شانه تا نصف ساق و لفافه باید انقدر باشد که دو سر کفن را بتوان بست از طول و نیز از عرض انقدر باشد که دو طرف آن بر روی هم بیفتد و کیفیت آن چنان است که لنگ مقدم بر پیراهن باشد و پیراهن مقدم بر لفافه و آنها در احکام مثل لباس نمازگزار میباشند بلکه مطلقا کفن را از جنس لباس نمودن

جایز نیست اگرچه از ذبیحهٔ حیوان ماکول اللحم هم باشد و باید کفن میت از پنبه باشد
و از مو و کرک نباشد بدانکه کفن میت از اصل مال او باید جدا شود اگرچه مدیون هم
باشد مگر زن که کفن او بر شوهر او است هرچند مالک مال هم بوده باشد اما کیفیت
دفن میت بدانکه بعد از غسل و حنوط و کفن و نماز میت واجب است پنهان نمودن
میت را بزیر خاک بطریقیکه محفوظ باند بوی او از انتشار و بدنش نیز از درندگان
و جانوران با خوابانیدن او را در زیر خاک بدست راست روی بقبله و هرگاه ممکن
نشود دفن نمودن میت را بنحو مذکور مثل میتی که در کشتی مرده باشد او را در دریا باید
انداخت باین کیفیت که او را در خمرهٔ گذارده سر آنرا محکم بسته بدریا اندازد یا آنکه
چیز سنگینی برپای او بسته در آب افکند که فرو رود و هرگاه میت زنی باشد کافره
و بطفل مؤمن حامله باشد باید او را پشت بقبله دفن نماید تا اینکه طفل او روی بقبله
بوده باشد هرگاه آن طفل صاحب روح شده باشد مطلقاً خواه آن میته کتابیه باشد
یا غیر آن فصل هشتم از مقصد چهارم باب دویم در بیان مفطرات صوم
و کفارات آنها است و اول از مفطرات اکل است یعنی خوردن هر چیزی که خورده
شود مطلقاً خواه معتاد باشد چون نان یا غیر معتاد باشد مانند سنگ و گل و برگ
درخت و امثال آنها دویم شرب است یعنی آشامیدن هرچه باشد مطلقا عمداً موجب
قضا و کفاره است سیم جماع است اگرچه بغایب شدن حشفه باشد هرچند انزال
هم نشود و با حیوان غیر انسان هم باشد مطلقا عمداً موجب قضا و کفاره است چهارم
استمنا است با انزال عمداً مطلقا خواه ببوسه باشد یا ملاعبه یا ملامسه یا نوعی دیگر اگر
چه بخیال هم باشد یا نظر کردن پنجم کذب و دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه اطهار است

عمداً بلکه احوط نیز الحاق فاطمه زهرا و انبیاء سلف و اوصیاء ایشان است ششم
ارتماس است یعنی عمداً الفرو بردن تمام سر در آب خالص یا مضاف مطلقا خواه منافذ سر
گرفته باشد یا نه و خواه غیر از سر از اعضا چیزی در آب باشد یا نه بلکه غسل ارتماسی نیز در ایام
روزه باطل است هفتم قی نمودن است در حال عمد و اختیار بطریقیکه عرفاً صدق قی
بر آن بتوان کرد هشتم حقنه نمودن بمایع است علی الاحوط اگرچه بجهة ضرورت هم باشد
لیکن بشیاف ضرر ندارد و احوط ترک آنست نهم غبار بحلق رسانیدن است
عمداً یا باعث چیزی شدن که موجب رسیدن باشد و الا با وجود حفظ اگر ظاهر
شود ضرر ندارد و حلق عبارت است از مخرج خاء نقطه دار بلکه احوط در حال روزه
از دود یا بخار غلیظ نیز باید اجتناب نمود و جمعی آنرا ملحق بغبار دانسته اند دهم از
مفطرات صوم باقی ماندن بر جنابت است در شب رمضان تا طلوع فجر و دمیدن
صبح صادق از روی عمد هرگاه قبل از صبح جنب شده باشد همچنین باقی ماندن بر حیض
و شبیهٔ آن که بر نفاس و استحاضه باشد اگر زن از آنها قبل از صبح پاک شده باشد
حرام و موجب قضا و کفاره است بدانکه کفارهٔ روزه خوردن بر دو قسم است
اگر بچیز حلال باشد باید بندهٔ در راه خدا آزاد نماید یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد
یا شصت مسکین را اطعام نماید بهر یک یک مد طعام اما اگر بحرام باشد کفارهٔ جمع لازم
می آید باینکه هر سه کفارهٔ مذکوره بر او لازم میشود بدانکه معنی روزه خود را نگاهداشتن
است از مفطرات آن بلکه جمیع اعضا و جوارح را نیز باید نگاهداشت از محرمات
بلکه از مکروهات و مشتبهات هم اجتناب نماید باب سوم زاد المتقین در
بیان احکام خمس و زکوة است و در آن دو مقصد است مقصد اول در احکام خمس

خمس است بدانکه خمس در هفت چیز واجب میشود اوّل مال کفار حربی که در جهاد
بدست آید در زمانیکه بنام امام علیه السلام بوده باشد همچنین اموالیکه بحیله یا دزدی
از تصرف ایشان بیرون می آورند بشرط اینکه ایشان در امان مسلمانان یا مسلمانان
در امان ایشان نباشند که در این صورت خمس آن واجب و تقیّه آن در حکم
منافع مکاسب است دوّیم معدن است مطلقا حتّی نمک و گوگرد که خمس
آنها واجب است بعد از اخراج آنچه را که بجهة تحصیل آنها خرج شده باشد
و احوط نیز دادن خمس است از گل سر شوری و سنگ آسیا و آهک و گچ و امثال
اینها سیم گنج است که در زمین بجهة ذخیره پنهان نموده باشند نه بجهة مجرّد محافظت
که خمس آن واجب است بعد از اخراج اخراجات آن و رسیدن او بمقدار
نصاب و نصاب آن نصاب نقدین است و مخیّر است در اعتبار هر یک
از نقدین و هرچه بعد از نصاب باشد خمس آن واجب است خواه نقد باشد
یا غیر آن و خواه در بلاد کفار حربی باشد یا غیر آن و خواه اثر اسلام بر آن باشد یا نه
و خواه در زمین معموره باشد یا غیر آن چهارم از آنچه خمس آن واجب است چیزیست
که از دریا بفرو رفتن بیرون می آورند مانند مروارید و مرجان لیکن آنچه که بدون فرو
رفتن حاصل شود داخل در منافع مکاسب است و در عنبر دو حالت است بفرو
رفتن و غیر فرو رفتن و در غیر فرو رفتن خمس آن واجب است بدون اعتبار نصاب
و در غیر آن بعد از رسیدن بمقدار نصاب و وضع مؤنه و نصاب آن سه ربع مثقال
صیرفی است پنجم ملکی است که کافر ذمی از مسلم خریده باشد بدون هبه و نحو آن ششم
نفع انواع اکتسابست مثل انفع زراعت و تجارت و صناعت و نحو آنها از هر نوع

که باشد هرچند کم بوده باشد مثل صید کردن و هیمه کندن یا آوردن و فروختن یا سقائی
کردن یا اجیر شدن مطلقا حتی لعبادت و تعلیم اطفال و عملگی و قاصدی و امثال آنها
هرچه باشد بعد از اخراج خرج سال خود و عیال از خوردنی و پوشیدنی و غیره خمس
بر آن تعلق میگیرد و در خرج حد وسط معتبر است بحسب حال شخص هفتم از چیزهائیکه
بر آن خمس تعلق میگیرد مال حلال است که مخلوط بمال حرام شده باشد بشرط اینکه مقدار
و مالک آن معلوم نباشد و الا آنچه باشد باید بمالک رد نمایند مطلقا خواه از جنس
نقدین باشد یا چیز دیگر بدانکه خمس تعلق بعین مال میگیرد و ظاهر آنست که مالک
مال اخراج قیمت خمس را از آن میتواند بخصوصا هرگاه متعلق خمس غیر نقدین و نحو
آن بوده باشد فرع بدانکه بر مکلفین واجب است که از برای خود سال قرار دهند
و چون سر سال شود حساب مال خود را نموده خمس آنرا بدهند اگرچه پنج درهم یا پنج
لباس یا پنج حقه تنباکو باشد و الا ملعون خدا و رسول و تمام خلق خواهند بود بعض
چیزیکه از صاحب عصر عجل الله فرجه رسیده که فرمودند لعنت خدا و ملائکه و جمیع خلق
بر کسی باد که یکدرهم مارا بحرام بخورد و باید نصف خمس را بمجتهد جامع الشرائط یا
وکیل او بدهند یا اینکه باذن او داده شود و نصف دیگر آنرا بفقرا و ایتام
و ابن السبیل از سادات که از طرف پدری یا پدری و مادری هاشمی باشند و هرگاه
سادات غنی باشند و خمس بآنها بدهند کفایت میکند لیکن بری الذمه نخواهند بود

مقصد دویم از باب سیوم در احکام زکوة است و در آن چهار فصل است

فصل اول در احکام زکوة طلا و نقره است که زکوة در هر یک چهل یک
میباشد و شرط است در وجوب زکوة آنها که مسکوک باشند و بحد نصاب رسیده

باشند و در هر یک از طلا و نقره دو نصاب میباشد و نصاب اوّل طلا پانزده مثقال
صیرفی است و آن بیست مثقال شرعی است که عبارت از ده قیراط است و نصاب
دوّیم طلا سه مثقال صیرفیست و آن چهار مثقال شرعی است که دو قیراط باشد پس
دراین صورت بعد از گذشتن سال زکواة واجب است بر آنها و اما نصاب اوّل
نقره صد و پنج مثقال صیرفی است و آن دویست درهم و زکوة آن بعد از اتمام سال
پنج درهم باشد و نصاب دوّیم نقره بیست و یکمثقال صیرفی است و آن چهل درهم است
و زکواة در آن بعد از گذشتن سال یک درهم است پس در هر یک از طلا و نقره مادامیکه
بقدر نصاب اوّل نرسند یا درمیان دو نصاب باشند و نصاب دوّیم را تمام نکرده
باشند چیزی در آن نمیباشد فصل دوّیم از مقصد دوّیم باب ستّیم در بیان
زکواة غلّه است مانند جو و گندم و مویز و خرما و نصاب هر یک از آنها سی صد
صاع میباشد و هر صاعی بوزن شاهی شانزده عبّاسی نیم من الا بیست و پنج مثقال
و سه ربع مثقال صیرفی است لیکن زکواة در غلّات ده یک میباشد پس از
از بیرون نمودن هرچه را که در زراعت آنها صرف شده باشد از تخم و امثال آن
از ابتدای عمل تا بتصفیهٔ دانه و خشکیدن انگور و رطب و همچنین بعد از وضع خراج سلطان
و احوط عدم اخراج غیر از خراج سلطان از اهل خلافت و ترک احتیاط نسبت
با خراجات متقدّمه در زمان تعلّق وجوب نشود و عشر باید شود نصاب بعد از اخراج
جمیع اگرچه احوط قبل از اخراج جمیع است و شرط است در آنها آب روان که خود
داخل زراعت میشود بدون آلت کشیدن و غیره بهم رسند یا اینکه از آب باران
بعمل آیند و الّا هرگاه در آب زراعت غلّات احتیاج بچرخ و مانند آن داشته

باشد زکواة آن بیست یک است و هرگاه آب زراعت نصف آن از نهر و آب جاری یا بارش و نصف دیگر آن از چاه و امثال آن باشد زکواة آن سه ربع عشر است و یکی از آن هرگاه زیاده باشد زکواة آن تابع اوست فصل سیم از مقصد دویم باب سوم در شرایط زکواة گاو و گوسفند و شتر است بدانکه شرط است در وجوب زکواة در هر یک از گاو و گوسفند و شتر که سائمه باشند یعنی چرنده در صحرا باشند نه معلوفه در خانه و نیز در آن شرط است که بحد نصاب رسیده باشند و در اولاد آنها در سائمه و معلوفه بودن اعتبار بما در های آنها است همچنین سوای آنچه ذکر شد نیز شرط است در گاو و شتر باینکه در تمام سال کارکن نباشد اما کیفیت زکواة شتر بدانکه در شتر دوازده نصاب می باشد و نصاب اول آن پنج شتر و زکواة در آن یک گوسفند است و بعد از نصاب اول تا نصاب پنجم بر هر یک نصاب پس از دیگری پنج شتر افزوده میشود و در هر پنج شتر آن یک گوسفند زکواة باید داد و تفصیل آن باین طریق است که نصاب دویم آن ده شتر میشود و زکواة آن دو گوسفند و نصاب سوم پانزده شتر میشود و زکواة آن سه گوسفند و نصاب چهارم بیست شتر و زکواة آن چهار گوسفند و نصاب پنجم بیست و پنج شتر و زکواة آن پنج گوسفند میشود و نصاب ششم شتر بیست و شش شتر میشود و زکواة آن یک شتر بیست که داخل در سال دوم شده باشد نصاب هفتم سی و شش شتر است و زکواة آن یک شتر بیست که داخل در سال سوم شده باشد و نصاب هشتم شتر چهل و شش شتر است و زکواة آن یک شتر بیست که داخل در سال چهارم شده باشد نصاب نهم شتر شصت و یک شتر است و زکواة آن یک شتر بیست که سال چهار را تمام نموده داخل در سال پنج شده باشد نصاب دهم از آن هفتاد و

شش شتر است وزکواة آن دو شتریست که داخل در سال سه شده باشد نصاب
یازدهم نود و یک شتر است وزکواة آن دو شتریست که داخل در سال چهار شده باشد
نصاب دوازدهم صد و بیست و یک شتر است وزکواة در آن بدو صورت ممکن باشد
یا اینکه در هر پنجاه عدد از آن یک شتری بدهند که داخل سال چهار شده باشد یا در هر
چهل عدد از آن یک شتری بجهة زکواة بدهند که داخل در سال سه شده باشد بدانکه آنچه را
کم بیش از نصاب اول شتر باشد که بحد نصاب نرسیده است و آنچه که مابین نصابهاست
که بنصاب بعد نرسیده است زکواة در آن نیست و این حکم در هر زکواة و هر نصاب
جاریست و باید هر شتر که بجهة زکواة داده میشود ماده بوده باشد نه نر فصل چهارم
از مقصد دوم باب سوم در زکواة گاو و گوسفند است اما در گاو دو
نصاب میباشد نصاب اول آن سی گاو است وزکواة در آن یک بچه گاویست
یکساله الی دو ساله خواه گوساله نر باشد یا ماده نصاب دویم آن چهل گاو است
وزکواة در آن یک گاو ماده ایست که داخل در سال سه شده باشد اما در گوسفند
پنج نصاب میباشد نصاب اول آن چهل گوسفند است وزکواة آن یک گوسفند است
نصاب دویم صد و بیست و یک گوسفند است وزکواة آن دو گوسفند است نصاب
سوم آن دویست و یک گوسفند است وزکواة آن سه گوسفند میباشد نصاب چهارم
سیصد و یک گوسفند است وزکواة آن چهار گوسفند است علی الاحوط نصاب پنجم
چهار صد گوسفند است وزکواة در آن در هر صد گوسفند یک گوسفند است بدانکه
هر گوسفند یکه بجهة زکواة میدهند هر گاه بز باشد باید سه ساله باشد و هر گاه گوسفند باشد
مثل بره و میش باید سال را تمام نموده باشد بنا بر احوط و بعولی و از آنها آنچه بیرون

میشود بجهة زکواة باید که پیر و بیمار و عیب دار نباشند فرع بدانکه مستحق زکواة هشت
طایفه باشند اوّل فقرا و مساکین که قوت سالیانهٔ خود و عیال ندارند و قادر بر کسبی هم
بقدر کفاف نباشند بلکه احوط اینکه صاحب پیشه و کدو سائل بکف نباشند سیم
کسی است که امام علیه السلام بجهة گرفتن زکواة نصب نموده و با و حصهٔ میدهند
و آن درین زمان غالبًا نباشد چهارم مولفة قلوبهم باشند و ایشان نیز درین زمان
غالبًا نباشند پنجم صرف نمودن زکواة است در آزادی بندگان مثل غلامیکه در اذیت
و شدت باشد از دست آقا یا آقا او را اذن داده باشد بدادن مالی و آزاد
شدن و او در آن عاجز باشد ششم مقروضین که قرض نموده و در غیر معصیت صرف
کرده اند که از مال زکواة ادای قرض ایشانرا میتوانند نمود هفتم فی سبیل الله است
یعنی صرف نمودن زکواة در راه خدا مانند جهاد در راه خدا یا یاری حجاج و زوار قبور ائمه
هدا علیهم السلام و بنای مساجد و پلها و امثال آنها هشتم ابن سبیل است و آن کسی است
که بغربت افتاده و خرجی رفتن بخانهٔ خود نداشته باشد مال زکواة آن قدر باو بدهند
که بخانهٔ خود برسد هرگاه سفرش سفر معصیت نباشد توضیح بدانکه آن کسانیکه زکواة
بایشان میدهند سوای مؤلفة قلوبهم باید اینکه شیعه باشند بلکه احوط اینکه از گناهان
کبیره اجتناب نمایند خصوصًا از شراب خوردن و دیگر شرط است که
واجب النفقه نباشد مانند پدر و مادر و جد و جده هر چند بالا روند و فرزند
و فرزندزاده هر چند پائین روند و زن بلکه نیز بنده نباشند و زکواة غیر سید را
بسید نمیتوان داد باب چهارم در مناسک حج بیت الله الحرام است و
در آن دو مقصد است مقصد اوّل در واجبات عمرهٔ تمتع و تعیین مواقیت خمسه

ومحاذات آن و درآن دو فصل است فصل اوّل در واجبات عمرهٔ تمتع و درآن پنج امر
میباشد اوّل احرام بستن از یکی از مواقیت خمسه دویم پس از ورود بمکه ابتدا نمودن بطواف
خانه کعبه است هفت مرتبه و ترک آن تا وقتیکه متمکن از او نشود قبل از وقوف بعرفات
مبطل عمره است و قضای حج برا و واجب میشود سیم پس از طواف نماز طواف
نمودن است در مقام ابراهیم وجوبا و احوط در پشت مقام و با عدم تمکن در یکی از دو جانب
مقام است و آن مثل نماز صبح است در احکام و ترکیب چهارم بعد از نماز مذکور
سعی مابین کوه صفا و مروه نمودنست هفت مرتبه که رفتن از ابتدای صفا بمروه
یکبار و مراجعت از مروه بصفا بار دیگر محسوب میشود و آن مثل طواف رکن است پنجم پس
از سعی تقصیر نمودن است بگرفتن اندک از مو یا ناخن یا شارب با نیت پس برا و حلال
میشود آنچه را که بسبب احرام برا و حرام شده بود و از این جهة آنرا عمرهٔ تمتع گویند

فصل دوم از مقصد اوّل باب چهارم در تعیین و احکام در مواقیت
خمسه و محاذات آنها است بدانکه بستن احرام در عمره تمتع واجب است
از یکی از مواقیت خمسه که از راه مدینه ذوالحلیفه باشد یعنی مسجد شجره و از راه یمن
یلملم است که کوهی است در مقابل سعدیه و از راه شام جحفه است بتقدیم جیم بر حاء
مهمله و از طرف طائف قرن المنازل است و از راه عراق و نجد وادی عقیق است
که اوّل آنرا مسلخ و اوسط آنرا غمره و آخر آنرا ذات عرق که احرامگاه عامه است
نامند و افضل و بهتر احرام بستن از مسلخ است با یقین و اخل شدن در آن و احوط عدم
تاخیر است تا ذات عرق مگر در تقیه که قبل از آن نیت نموده تلبیه را باخفات گفته لباس را
بیرون نیاورده و در صورت امکان در خفیه بیرون آورده و جامهٔ احرام بسته باز لباس خود را

بپوشد

بپوشد وبجهت آن کفاره بدهد و چون بذات عرق رسد اظهار احرام پیش حال نماید اما
کسیکه منزل او از مکه اقرب باشد از میقات که میقات او منزل او ست و در منزل خود
محرم میشود اما احکام محاذات بدانکه کسیکه از هیچ یک از پنج میقات عبور نکند باید مقابل
میقاتیکه با او اقرب است احرام ببندد بمکه و چون بمحاذی میقاتی رسد که اقرب نسبت
بمکه از میقات سابق تجدید احرام نماید و اقوی لزوم علم است بمواقیت خمسه
و محاذات آن و هرگاه ممکن نشد اکتفا بمظنه بعید نیست بپرسیدن از اهل معرفت بنحو
آن و بقول بعضی احرام ببندد از جائی که قبل از آن احتمال محاذات ندهد در هر صورت
احوط مرور بیکی از مواقیت خمسه است و احرام از آنجا و آنچه تا حال مذکور شد کلا
از واجبات مخصوصه عمره تمتع بودند مقصد دوم از باب چهارم در واجبات
حج تمتع و احرام و شرایط و واجبات طواف و محرمات احرام و کفارات آنهاست
و در آن چهار فصل است فصل اول در واجبات حج تمتع است و واجبات احرام اما واجبات
حج تمتع پانزده میباشد اول از آن واجب است که قریب بروز نهم در مکه معظمه بجهة حج تمتع احرام
ببندند و افضل آن از حجر اسمعیل یا مقام ابراهیم است پس روانه عرفات شوند دوم
ماندن در عرفات است از اول ظهر روز نهم الی مغرب شرعی و آن موضعیست در چهار
فرسخی مکه پس از آن باید بمشعر الحرام رفت سیم از آن ماندن بمشعر الحرام است از طلوع
فجر روز عید تا طلوع آفتاب پس روانه منی باید شد و در آنجا سه واجب هست که باید
بجای آورد اول رمی جمره عقبه که اقربست بمکه از مثلین خود یعنی هفت سنگ ریزه
بر آن زدن با نیت دویم ذبح یا نحر نمودن است در آنجا سیم تراشیدن سر یا تقصیر
کردن است در آنجا بترتیب مذکور پس روانه مکه باید شد و در آنجا پنج امر واجب است

باب چهارم در واجبات

که بعمل باید آورد اوّل طواف حج تمتع دوّیم نماز آن سیّم سعی مابین صفا و مروه چهارم
طواف نسا پنجم نماز آن بهمین ترتیب با نیت بطریقیکه در عمرهٔ تمتع ذکر شد پس باید بیرون
رفت از مکه همان روز عید و خود را بمنی رسانید و در آنجا چهار امر واجبست اوّل ماندن
شب یازدهم در صحرای منی تا صبح دوّیم رمی جمرات ثلاث در روز یازدهم در آنجا
و آنها سه میل باشند و بر هر یک هفت سنگریزه باید زد که شروع بجمرهٔ اولی طرف مشعر و ختم
بجمرهٔ عقبه باید بشود سیّم ماندن شب دوازدهم بهمین ترتیب و در هر یک نیت باید نمود
پس از آن از اعمال حج فارغ باشند امّا واجبات در احرام سه باشند اوّل نیت باین
نحو که محرم میشوم باحرام عمرهٔ تمتع یا حج تمتع از فرض حجة الاسلام بجهة اطاعت
فرمان خداوند عالم قربةً الی الله همچنین در هر یک از امورات واجبه در عمره
و حج نیت واجبست دوّیم از آن تلبیه است بچهار مرتبه مقارن بستن احرام علی الاحوط
بلفظ لَبَّيْكَ اَللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ اِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَ
الْمُلْكَ لَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ و تصحیح آن مثل تصحیح تکبیرة الاحرام و قرائت حمد و سوره و
ذکر واجبی بوده سیّم از واجبات احرام پوشیدن دو جامه احرام است و آن مثل
لباس مصلّی است در حکم بلکه احوط در آن عدم لباس حریر است از برای زن بلکه
باید مطلقاً از جنس پوست نباشد علی الاحوط لعدم صدق الثوب علیه
فی عرف العرب و وقت آن قبل از تلبیه است و یکی از آن باید ساتر باشد میان ناف
و زانو را که آنرا ازار گویند و دیگری ساتر منکبین و دو شانه باشد که آنرا ردا نامند و معنی
احرام واداشتن نفس است بر ترک محرمات در آن فصل دوّیم از مقصد دوّیم باب
چهارم در بیان شرایط طواف خانه مکه است و آن چهار امر است اوّل طهارت

مطلقاً خواه از حدث باشد مثل وضوء وغسل یا تیمم بدل از آن ودر صورت عدم امکان
بآن ودر عدم تمکن از آنها جمیعاً نائب گرفته خود هم طواف نماید علی الاحوط وجنب تیمم
نائب هم باید بگیرد بنابر احوط چنانچه حائض هم هرگاه در مکه پاک نشد از حیض نائبی بجهة
طواف بگیرد وسایر اعمال را خود بعمل آورد یا اینکه طهارت از خبث باشد چون طهارت
بدن ولباس هرچند در نماز معفو باشد مثل خون کمتر از درهم وخون قروح وجروح علی الاحوط
مسئله بدانکه در صورت عدم تمکن از طهارت در ضرورت هیچ یک از حیض ونفاس
مانع هیچ چیز از افعال عمره وحج نباشد سوای طواف ونماز آن که در آنها نائب باید
گرفت وسایر اعمال را خود بعمل آورد دیگر از شرایط صحت طواف ختنه بودن است
از برای مردان بلکه طفل وخنثی نیز علی الاحوط که بدون آن طواف آنها باطل است وچون
طواف نسا باطل شد زن نیز برایشان حرام میشود تا اینکه خود تدارک آن نمایند یا نائب بگیرند
دیگر از شرایط طواف نیت است باین نحو که هفت دور طواف عمرهٔ تمتع یا حج تمتع
میکنم از فرض حجة الاسلام قربة الی الله چهارم از شرایط صحیح طواف ستر عورتین است
یعنی پوشیدن آن بنابر احوط بل اقوی ومعتبر است در آن آنچه بلکه احوط ملاحظهٔ جمیع
شرایط لباس مصلی است در آن نظر بحدیث مشهور که طواف مثل نماز است در احکام وفصل سیم
از مقصد دویم باب چهارم در ذکر واجبات طواف بیت الله الحرام است بدانکه امور
واجبه در آن هفت است اول مابین خانه ومقام طواف نمودن است در جمیع
جوانب مطاف بحسب مسافت پس محل طواف حجر اسمعیل زیاده از شش ذراع وکسری نباشد
پس دور شدن زیاده ازین از حجر از مطاف خارج است واعادهٔ آن جزء در مطاف احوط بلکه اظهر است
دویم اینکه حجر اسمعیل را داخل در گردش طواف خود نماید اگرچه آنرا جزء خانه هم ندانیم وآن مدفن [illegible]

مادر اسمعیل است و کثیری از انبیا سیم اینکه خانه مکه را از گردش گاه خود در حال طواف بیرون
نماید باینکه بر شاذروان که بمقدار یکذراع متصل بخانه مکه است راه نرود چهارم اینکه
هفت دوره طواف باید نمود بدون زیاد و کم پنجم ابتدا نمودن از حجر الاسود است
ولی هرگاه قدر کمی عقب از آن بایستد و شروع در طواف نماید باین قصد که این زیادتی
من باب المقدمه است نه جزء طواف کافیست ششم نیز ختم طواف بحجر الاسود
نمودنست و هرگاه در شوط هفتم کمی پیشتر برود بقصد اینکه زاید خارج از طواف است
بجهة یقین بمحاذی آن کافیست هشتم در حال طواف خانه مکه را بطرف دست چپ قرار
دادنست در هر حال پس هرگاه در بعض اجزای طواف رو یا پشت بخانه مکه بشود آن جزء
از طواف محسوب نیست فلهذا بعض محتاطین قبل از رسیدن بباب حجر اسمعیل قدری
بدن را کج کنند بطرف چپ و بباب دیگر بطرف راست و بهمین وقت در وقت
رسیدن بارکان تا اینکه شانه چپ از خانه رد نشود اما مستفاد از قول علماء و اخبار
کفایت طواف است بخط مستقیم در جمیع اجزاء مطاف فصل چهارم از مقصد دویم
باب چهارم در بیان محرمات در احرام است و کفارات آنها و علم آنها بر مکلفین لازم
است تا اینکه در حین نیت احرام قصد کف از آنها نماید و اوّل از آن نظر نمودن در آینه
اما در آب صاف و منظره که عینک باشد بعید است علی الاقوی دویم فسوق است
یعنی دروغ گفتن و بعضی دشنام و مفاخرت را هم از آن شمردند و شبهه در تحریم آنها
نیست سیم پوشیدن زیور است از برای زن بقصد زینت مگر آنچه را که عادت
داشته است قبل از احرام بشرط عدم اظهار آن از برای شوهر یا مرد دیگر بدانکه چند از
آنها باشند که بردیف ذکر میشوند که کفاره هر یک در صورت ارتکاب یک

۱

۲

۳

گوسفند است اوّل از آنها استعمال طیب است یعنی بوی خوش مثل بوی مشک و زعفران و
غیره بلکه احوط ترک ریاحین و بوئیدن میوه های خوشبو باشد اگرچه خوردن آنها ضرر
ندارد امّا در مرور بازار عطّاران مستثنی است و احوط نیز از آن اجتناب است ۲ دوم کندن
دندانست اگرچه خون هم بیرون نیاید سیّم پوشیدن لباس دوخته است ۳ و نحو آن از جلمه و کلیجه و غیره
که از نمد میمالند و هرچه شبیه بدوخته باشد مطلقا چهارم سر در سایه بردنست ۴ در اثناء راه
نه در منزل بلکه در حال تردد در منزل نیز احوط ترک آنست و از برای زنان بلکه اطفال جایز است
بیک کفّاره و احوط از برای هر روز یک کفّاره است در صورت امکان ۵ پوشیدن
مرد است سر خود را مطلقا حتّی بگل و حنا و ارتماس و گوشها ظاهرًا از سر محسوب باشند
و نیز در حکم سر است بعض آن بلکه جای بند خیک و دستمالیکه بجهة صداع بندند و احوط تعدّد
فدیه است که یک گوسفند باشد بتعدّد آن ششم پوشیدن زنست ۶ روی خود را هرچند بعض آن
باشد هفتم ۷ سرپوشیدن زیر ظل یا سرپوشیدن سر هرچند بجهة ضرورت باشد علی الاحوط که کفّاره هر یک
گوسفند است لیکن در سرپوشیدن سر مخیّر است میان قربانی آن و اطعام ده مسکین و سه روز
روزه داشتن ۸ گرفتن مجموع ناخن دستها و یا پاهاست در یک مجلس که کفّاره آن قربانی یک
گوسفند است و هرگاه مجموع ناخن دستها در یک مجلس و پاها در مجلس دیگر گرفت کفّاره هر یک
یک گوسفند باشد لیکن در مجالس مختلفه از برای هر ناخن یک مد طعام باید داد هرچند بعض
ناخن باشد بجهة اذیت هم باشد ۹ استعمال روغن به بدن یا سر مالیدنست اگرچه خوشبو
هم نباشد و کفّاره آن یک گوسفند است ۱۰ شکار است و آن هرگاه در صید روباه و آهو
و کبوتر و خرگوش باشد کفّاره هر یک یک گوسفند است ۱۱ دست رسانیدن بزنهاست
با شهوت یا بوسیدن ایشان بدون شهوت و کفّاره هر یک یک گوسفند است همچنین

پرانیدن کبوتران حرم حرام است و کفّارهٔ آن یک گوسفند است بشرط مراجعت آنها و الّا
از برای هر یک از آنها یک گوسفند باید داد همچنین شکستن تخم درّاج و قطا و کبک در هر
یک یک گوسفند است هرگاه بچه متحرّک در آن باشد و الّا گوسفند نری در میان گوسفندان
ماده رها نموده نتاج آنرا قربانی نماید و اگر ممکن نباشد اطعام نماید و اگر ممکن نباشد روزه
بگیرد و لیکن در کشتن هر یک از درّاج و قطا و کبک قربانی یک بچه برّه باید که از شیر
جدا شده باشد بدانکه این یازده محرّم مذکور بطریق مرقوم کفّارهٔ هر یک یک گوسفند است
و در کشتن ملخ بسیار هم نیز در حال احرام کفّارهٔ آن یک گوسفند است لیکن در اندک از آن یک
یا دو ملخ یک خرما باید داد یا یک اطعام و در کشتن هر یک از سوسمار و خارپشت یک بز
و در کور نمودن دو چشم آهو یا شل نمودن دو پای آن در هر یک تمام قیمت آن باید داد
و لیکن در شکستن دو شاخ آن بقدر نصف قیمت آن باید داد ۱۲ دوازدهم از محرّمات در
احرام جدال نمودن است یعنی گفتن لا والله و بلی والله در حال مجادله و احوط الحاق مطلق یمین است
لیکن در مقام ضرورت بجهة اثبات حق یا نفی باطل جایز است و کفّارهٔ آن اگر صادق
باشد در مرتبهٔ سیّم یک گوسفند است و در کمتر از آن استغفار روا اگر دروغ باشد در مرتبهٔ
اوّل یک گوسفند و در مرتبهٔ دوّیم یک گاو و در مرتبهٔ سیّم یک شتر باید داد ۱۳ و ۱۴ جماع
و استمناء مطلقا خواه جماع با زن باشد یا مرد یا غیر آن و خواه از حلال باشد یا حرام بلکه
مطلق التذاذ از آنها نیز حرام است اگرچه بدست بازی و نظر بشهوت باشد و بسا باشد که
مفسد حج خواهند شد بطریقیکه اصلاح آن ممکن نباشد چنانچه هرگاه جماع یا استمناء یا انزال
قبل از وقوف مشعر الحرام و قبل از چهار یا پنج شوط طواف نساء نماید قضای حج در سال
آینده براو واجب میشود و کفّارهٔ هر یک از آن یک شتر بچه ساله است و هرگاه عاجز باشند

۱۵
از نحر شتر قبل از طواف حج پس یک گاو و یا یک گوسفند کافیست ۱۵ از محرمات احرام
عقد زنان نمودن است همچنین شاهد بر عقد شدن بلکه مطلق شهادت بر عقد هرچند متحمل آن قبل
از احرام شده باشد واحوط نیز ترک خواستگاری زن است در احرام واگر زن را عقد نموده بخود حلال
گردید بر هر یک از زن و شوهر و عاقد یک شتر کفاره واجب است هرچند زن محله باشد لیکن در صورت
علم او باحرام شوهر شرح الابرار وکفاره غیبت بانکه کفاره شتر مرغ کشتن در حال احرام یک شتر باشد
وهرگاه ممکن نشد قیمت آنرا گندم خریده بشصت مسکین اطعام نماید واحوط پنجساله بودن
شتر مذکور است وکفاره کشتن خر وحشی یا گاو وحشی در هر یک یک گاو است وهرگاه گاو ممکن
۱۶
نشد قیمت آنرا گندم خریده بسی مسکین اطعام نماید ۱۶ از شجره وگیاهی کندنست که در حرم روئیده باشد
مگر درخت اذخر وخرما ومیوه ها که مستثنی باشند همچنین اشجاریکه در ملک یا منزل شخص روئیده است
یا نشانده است پس هرگاه درختی کند در حال احرام پس اگر بزرگ بوده باشد کفاره آن قربانی
یک گاو می باشد واگر کوچک باشد یک گوسفند است واگر بعض آن باشد قیمت آنرا بدهند
۱۷
ولیکن در کندن گیاه استغفار است ۱۷ از محرمات کشتن جانوران بدن است مثل شپش وکیک وکنه
۱۸
بلکه انداختن آنها نیز حرام است سوای کنه وکفاره آن یک کف گندم باشد ۱۸ موی از بدن
کندنست خواه از بدن خود شخص باشد یا غیر هرچند محل باشد بلکه در وضو بکشیدن دست بر سر
وریش علی الاحوط وکفاره هر موئی که جدا میشود یک کف از گندم است ودر کشتن قبره وگنجشک
۱۹
در هر یک یک مد طعام باید داد ۱۹ از محرمات سرمه کشیدن است در حال احرام بقصد زینت
۲۰
نه استحباب بلکه احوط نیز ترک استعمال حناست بقصد زینت ۲۰ بیرون آوردن خون است از
۲۱
بدن در حال احرام هرچند از مسواک یا خراشیدن باشد ۲۱ در حال احرام با خود سلاح جنگ
داشتن است مثل شمشیر ونیزه وهرچه آلت حرب ویراق خوانده شود مگر بجهت ضرورت

بلکه احوط همراه نداشتن آن است هرچند بتن او نباشد ۲۲ از محرمات احرام انگشتر است
بدست کردن آن بقصد زینت نه استحباب پس بدانکه ارتکاب هریک از آنچه ذکر شد
در حال احرام حرام است و بطریقیکه مرقوم شد در صورت ارتکاب کفاره لازم میگردد
اللّهم وفّقنا بطاعتك كما امرتنا وارزقنا حجّ بيتك وزيارة قبر نبيك
في عامنا هذا وفي كلّ عام بمحمّد وآله الطّاهرين خاتمه در ذکر گناهان کبیره است
و آن بنا بر مشهور هفتاد باشد اوّل پوشیدن شهادت است یعنی داشتن و ندادن و حضرت صادق ع
آنرا کبائر شمرده اند ۲ پوشیدن علم دین است یا ندادن آنرا بجاهلین بلکه از باب تنبیه غافل
و ارشاد جاهل تعلیم آن بر بعضی واجب است ۳ ترک ایمان است چه ایمان اشرف عبادات
و اقرب قربات است بلکه هیچ عبادتی موجب شرف و باعث قرب بخدا مثل او نیست
و در شرافت آن همین بس که مدت عمر هرچند معصیت شود بمجرد آوردن ایمان آمرزیده میشود
۴ ضلالت یعنی گمراه شدن باینکه در یکی یا بسیاری از امور دین که دلیل قطعی و یقینی دارد
اعتقاد خلاف نماید ۵ اضلال است یعنی گمراه نمودن براه نمائی کردن مردم را بر
خلاف راه حق و ضدّش هدایت است که در شأن انبیاء و اوصیاء و علماء و اتباع
ایشان وارد است ۶ فتنه است یعنی فساد نمودن و حق تعالی گناه آنرا بزرگتر
از کشتن بناحق قرار داده است و بسا باشد که باعث خونریزی و غارت و خرابی
بسیار خواهد شد ۷ قتال در ماه حرام است یعنی جنگ در ماه رجب و ذیقعده و ذی حجه
و محرم و خلّاق عالم در سورۀ بقره حکم بکفر آن نموده است ۸ ایمن بودن از مکر و عذاب
الهی است هرچند صاحب علم و تقوی و زهد و ورع باشد که باید از خدا بترسد ۹ یأس
و ناامید بودن از رحمت حق است اگرچه بسیار عاصی باشد یا مبتلا بانواع بلاها

کما قال الله عزوجل لا تقنطوا من رحمة الله ۱۰ تحکّم نمودن بر فعل و حکم حق یا شارعی غیر آن
نمودن بر فعل یا حکم خدا یا رسول خدا یا ائمه هدی علیهم السلام ۱۱ بستن راه است بر متردّدین
و حق تعالی آنرا در حکم محاربه و جنگ با خدا و رسول قرار داده است و سزای آن در دنیا
کشتن و بدار زدن و قطع پای چپ و دست راست و اخراج از بلاد باشد ۱۲
مودّت و دوستی کافر و مشرک و اهل بدعت و ضلالت است و فی ذمّها کفی قول الله
تعالی و من یتولّهم منکم فانّه منهم بلکه بعض اخبار مجالست با ایشان مطلقا حرام است ۱۳
تکبّر نمودن است از تعلّم و یا دگرفتن احکام الهی یا عمل نمودن آن و در ذمّ آن بس که موجب
کفر و لعن ابدی ابلیس لعین شد ۱۴ ماندن جائی که نتوان دین خود را حفظ نمودن بعدم
امکان در عمل احکام واجبه و ترک محرّمات یا اخذ مسائل دین و نحو آن و قال الله عزّوجلّ
انّ ارضی واسعة فایّای فاعبدون ۱۵ حسد است و بقول حضرت صادق ع حسد
میخورد ایمان و حسنه را چنانچه آتش هیمه را و بقول حکما نیز زشت ترین بدیهاست
و در بعض اخبار است که آنرا تا بزبان اظهار نکنند آمرزیده است ۱۶ صدّ عن سبیل الله است
یعنی منع ایمان و فعل واجبات و مستحبّات و ترک محرّمات و مکروهات ۱۷ ترک حجّ است
و حق تعالی تارک حجّ را کافر نامیده و بقول حضرت صادق ع یا بمیرد یهودی یا نصرانی هر درجه ترک
آن بتمام عمر باشد یا وقت وجوب آن ۱۸ ترک جهاد است در راه خدا با کفار در حضور
نبی یا یکی از ائمه علیهم السلام یا فرار از آن و آن از جمله کبیره مهلکه است ۱۹ استهزاء و سخریه
نمودن است باحکام الهی یا بعمل آن یا بعامل آن اگرچه از مستحبّات هم باشد مثل تحت الحنک
مثلا و نحو آن ۲۰ لهو نواختن است مانند عرابه و نای و سرنا و نیچه و صنج و تار و طنبور و
امثال آنها چنانچه وارد است که در احکام مثل آلت قمار است در شکستن و تلف نمودن آن

و در حدیث است که هر کس یکی از آنها یا آلت قمار را چون شطرنج و نرد و غیره تا چهل روز
در خانهٔ او بماند مستوجب غضب الهی شود و هر گاه در بین بی توبه بمیرد فاسق و فاجر
مرده باشد ۲۱ کفران نعمت الهی است چنانچه حضرت باری تعالی خود فرموده است که هر گاه
شکر نعمت کنید نعمت شما را زیاده میکنیم و اگر کفران آن نمائید بدرستی و تحقیق که عذاب
من بسیار شدید است ۲۲ شرب مسکرات است مطلقا هر نوع از آن که باشد و حضرت
باقر ع فرمودند که شرب خمر اکبر کبائر است و صاحب خود را داخل میکند در زنا و دزدی
و قتل آدمی و شرک بحق تعالی ۲۳ نقض عهد است یعنی خلاف نمودن چیزیکه لازم شود بصیغه
عهد یا نذر یا قسم بر او و بعضی خلف وعده را نیز از کبائر شمرده اند ۲۴ اعانت ظالم است
و حضرت رسول ص فرمودند که چون روز قیامت شود منادی ندا کند که کجایند
ستمکاران و یاران ایشان و کسانیکه لیقه در دوات ایشان نهاده اند یا تیزی قلم ایشان
را مدد کرده اند تا همه را با ایشان محشور کنم ۲۵ عاق پدر و مادر است بترک حقوق ایشان
و آن یکی از هفت کبیرهٔ مهلکه است و حضرت صادق ع فرمودند که هر که نگاه غضب آلوده
بوالدین خود نماید در حالتیکه ایشان بر او ظلم کرده باشند حق تعالی نماز او را قبول نکند و الا
بطریق اولی خواهد بود ۲۶ کشتن مسلم است بناحق عمدا و وارد است که همیشه قاتل او در
جهنم خواهد بود و در وحی قدیم است که آن مقتول قاتل خود را بمثل قتل خودش در دنیا در آخرت
در جهنم بکشد بعدد هزار مرتبه ۲۷ جنگ و مقاتله با مومن است و بروایت حضرت باقر ع
آن کفر است و بروایت حضرت رضا ع اگر کسی بجهت خوف مومنی شمشیر بکشد البته با خدا و رسول ع
او جنگ نموده است ۲۸ اذیت مومن و خاری رسانیدن با وست و آن بموافق احادیث
و اخبار جنگ با خدا است و هر چند سخت تر گناهش اعظم و اکبر است و اگر بزدن یا زخم باشد گناهش

اشد است ۲۹ ترک اعانت مظلوم است و حضرت صادق ع آنرا از کبائر شمرده اند و شیخ صدوق
از آنحضرت روایت کرده که هیچ مؤمنی برادر مؤمن خود را وا نگذارد با امکان یاری او مگر آنکه
حق تعالی در دنیا و آخرت او را وا میگذارد ۳۰ اسراف کردنست یعنی زیاده روی کردن در خرج در امور
شایسته یا در غیر شایسته که تبذیرش نامند و هر دو را معصوم از کبائر شمرده اند ۳۱ کهانت کردنست
و وارد است که در گناه مثل ساحر است و نیز وارد است که هر کس خود کهانت کند یا کسی از برای او از دین محمدی
بیرون رفته و بیزاری جسته ۳۲ سحر کردنست و بفرموده رسول خدا یکی از هفت کبیره مهلکه است
و حدش کشتن و بقول حضرت صادق ع ساحر مثل کافر است ۳۳ از روی ناحق شهادت دادن است
و بقول حضرت صادق ع شاهد ناحق پای از جا بر ندارد تا جهنم برا او لازم شود ۳۴ نزد غیر
حاکم شرع محاکمه است و مالیکه حاصل شود از آن نیز حرام است اگرچه حق خودش هم باشد و حق تعالی
آنرا در سوره نساء ضلالت و گمراهی یاد فرموده ۳۵ در امانت مردم خیانت کردن است و
از حضرت صادق ع است که سه چیز عذر در آن قبول نیست اداء امانت و وفاء عهد و نیکی بوالدین
و آنحضرت و حضرت رضا ع فرمودند که خیانت در آن بلکه حبس آن نیز از کبائر است ۳۶ بخس و کم در کیل و وزن
در وقت دادن و زیادتی آن در وقت گرفتن بلکه در هر اندازه چون ذرع و غیره این حکم جاریست
و بزرگی آن همین بس که قوم شعیب بسبب آن هلاک شدند ۳۷ کبر است یعنی تکبر و حضرت صادق ع
فرمودند که وادیست در جهنم که نامش سقر است و مخصوص متکبرینست و رسول خدا فرموده که
هرکه بر زمین با زور و بی تکبر راه رود آسمان و زمین او را لعنت کنند ۳۸ ریا است یعنی خود نمائی
کردن در حضور مردم برای جلب منفعت دنیا در عبادت بلکه سمعه نیز کبیره است و آن خود نمائی
در غیاب مردم است بنحویکه بگوش ایشان برسد و از معصوم ماثور است که هر عملی که برای غیر خدا است شرک
و بسوی خدا بالا نرود ۳۹ حلف کذب است یعنی قسم دروغ و از حضرت صادق ع است

که حقتعالی صاحب آن رحمت خود را نرساند و بقول حضرت باقر ع آن جنگ با خدا است

۱۴۰ محبت دنیا و از معصوم ع است که حب دنیا سر همه گناهان است و حصول آن از سه چیز است

حرص و حسد و استکبار که اصل و بنیاد کفر است و لیکن حب دنیا بجهة رسیدن بآخرت عیبی

ندارد ۱۴۱ منع اسباب بازی است یعنی آن نمودن است و حقتعالی وعده عذاب فرموده و از برای مانع

ماعون مکرر در صورت تفضیح چراکه وقتی راوی خدمت حضرت صادق ع عرض نمود که همسایگانی

داریم اسباب العاریه گرفته ضایع مینمایند فرمودند که در این صورت باشان ندهید ۱۴۲ غصب

در مال مردم نمودن است خواه در بیع و شراء باشد یا طلبیکه بر ذمه شخص باشد طلب کنند

و نه دهند که آنهم نیز مثل خیانت در امانت است و معصوم آنرا از کبایر شمرده اند ۱۴۳

عجب نمودن اهل یقین است یعنی خود بینی و بالیدن بخوبی عمل خود و حضرت صادق ع فرمودند

که صاحب آن عملش تباه میشود و نیز فرمودند که بسبب آن در عبادت خود فاسق میشود ۱۴۴

فریب دادن مسلمانان است بمکر یا خدعه یا غش و بقول رسول خدا صاحب آن از مسلمانان نیست

و از علی ابن ابیطالب مرویست که صاحب آن در آتش است ۱۴۵ بودن ظالم است یعنی ظلم کردن

و حضرت رسول ص فرمودند که بپرهیزید از ظلم که در قیامت ظلمات است و قبول توبه او مشروط

برد حق مظلوم است ۱۴۶ منع خمس است بندادن آن و از معصوم ع است که اشد گرفتاری مردم

در قیامت آنست که صاحب خمس حق خود را مطالبه نماید و امام عصر عجل الله فرجه فرمودند که لعنت

خدا و ملائکه و جمیع خلق بر کسیکه بگیرد درهم حق ما را بحرام بخورد ۱۴۷ منع زکواة است بندادن آن

و هرگاه زکواة نقدین باشد در قیامت گداخته پیشانی و پهلو و پشت صاحبش را با آن داغ نمایند

و اگر از حیوانات باشد او را لگدکوب نمایند ۱۴۸ قطع رحم است و در اخبار است که قطع رحم باعث

کوتاهی عمر و صله آن باعث زیادتی عمر است ۱۴۹ ترک امر بمعروف و نهی است بچهار شرط اول معرفت

اینها

اینکه این فعل معروفست یا منکر دوم احتمال شنیدن تاثیر آن سیم نرسیدن ضرر بسبب آن
۵۰ بر خود یا مسلمان دیگر چهارم عدم آثار توبه در آن شخص ۵۰ ترک نماز است چه آن ستون دین است هرگاه
آن رد باقی عبادات است جمیعاً چون خیمه که بی تیرک بر پا نشود و لکن بی آن ریسمان و طنابها
و میخهای اطراف خیمه هم فایده نبخشد و ترک نماز در حکم کفر است رسول خدا صلعم فرموده که لعنت
کننده بر تارک الصلوة هفتاد تا قاتل هفتاد پیغمبر است که اول ایشان آدم آخر خاتم باشد ۵۱ ترک
۵۱ نهی منکر نیز از گناهان کبیره و آن در شرایط چون امر معروف باشد ۵۲ افطار روزه ماه مبارک
رمضان بی عذر شرعی و از حضرت صادق ع مرویست که با فطار دیگر و در رمضان بیرون میرود
۵۲ از شخص ایمان ۵۳ رکون بر ظالم است یعنی تکیه بر ستمکاران و حق تعالی صریحاً برآن وعده آتش فرموده
۵۳ که و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و صادق آل محمد ع صریحاً آنرا از کبایر شمرده اند ۵۴
لواط است و آن از زنا اکبر و گناه مفعول از فاعل بیشتر و حدش کشتن بلکه بعد از کشتن
سوزانیدن است و بروایت حضرت صادق ع حق تعالی شنیع یاد فرموده است که ملوط و لاطی
را بر حریر و استبرق بهشتی ننشاند و مرویست که ناظر بشهوت بسوی امرد چنانست که
شصت مرتبه علی بن ابیطالب را شهید کرده باشد باری حدیث در مذمت آن بسیار است
۵۴ ۵۵ زنا است و آن اگر محصن یا محصنه باشد حدش سنگسار است و تعریف محصن زن داشتن
و محصنه شوهر داشتن است که پیش یکدیگر باشند و الا صد تازیانه است و مطلقاً زنا باعث
کوتاهی عمر بقول بعضی اکبر کبایر است و در مذمت آن احادیث بسیار وارد است
۵۵ ۵۶ قذف است یعنی نسبت زنا یا لواط بکسی دادن خواه فاعل باشد یا مفعول و آن یکی از
۵۶ کبایر سبعه است و حدش هشتاد تازیانه و در نمبر چهارم گذشت ۵۷ بهتان است
یعنی بدگوئی کسی کردن در غیاب او بغیر چیزیکه در او باشد و آن از غیبت اکبر و مشتمل بر دو کبیره است

۵۷ غیبت است و آن بدگوئی شخص است در غیاب او بچیزی که در او باشد مطلقاً حرام و اشد از زنا است خواه صریحاً باشد یا کنایةً و اشارةً و خواه از رفتار باشد یا کردار یا امر دیگر ۵۸ غناء است یعنی آواز با ترجیع بنابر مشهور بلکه مطلق خوانندگی و آن کبیره و حرمت اجماعیست ۵۹ سب مؤمن است یعنی دشنام دادن که لعن و شتمش نیز مانند بهم قوادی است یعنی بهم رسانیدن زن و مرد یا مرد با پسر برای زنا یا لواط و حد آن هفتاد و پنج تازیانه است و اگر نسبت بزن یا محارم و خویش خود کند او را دیوث گویند و گناه آن اعظم است از قوادی ۶۱ مساحقه است یعنی سائیدن زن عورت خود را بر عورت زن دیگر و حضرت صادق و کاظم فرمودند که والله مساحقه زنای کبری است و حد آن بقولی صد تازیانه ۶۲ کذب است و آن بدتر از خمر است و مطلقاً حرام باشد خواه بجد یا مزاح در امور دین باشد یا دنیا ۶۳ نمامی است یعنی سخن چینی کردن رسول خدا فرمودند که بدترین شما کسی است که بسخن چینی سخن ببرد و بیاورد و بقول حضرت صادق ریزنده خون ناحق و سخن چین و شارب خمر داخل بهشت نشوند ۶۴ قمار است از قبیل شطرنج و نرد و آس و بیست و چهار خانه بازی و غیر آن حتی گردو و تخم بازی بلکه مالیکه از بازی بدست آید حرام است بلکه نظر کردن بر آنها نیز حرام است بازی نمودنش بسیار است محضاً لله از آن بپرهیز ۶۵ ربا است یعنی سود و پول آنرا از هفت کبیره مهلکه شمرده اند و حضرت صادق فرمودند که یکدرهم ربا بدتر است از هفتاد زنای با محارم خود و خورنده و دهنده و کاتب و شاهد آن همه در گناه یکسانند ۶۶ خوردن گوشت میته است و حقتعالی او را در قرآن فسق نامیده و حضرت صادق و حضرت رضا صریحاً آنرا از کبایر شمرده اند و فرمودند چنانچه اکل آن حرام و کبیره است فروختن و اخذ قیمة آن نیز حرام است ۶۷ خوردن رشوه است و گرفتن آن بجهة حکم حق یا ناحق مطلقاً و حضرت باقر فرمودند که رشوه گرفتن کفر است ۶۸ خوردن مال یتیم است و آنرا از هفت کبیره مهلکه شمرده اند حضرت باقر فرمودند که خورنده مال یتیم در

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب ... بیست و دوم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۱۱ ...